THE BOOK WAS DRENCHED

حسبی الله

این نامه که نام اوست گنج گوهر   صد بار تو از گنج گوهر بهتر

هو الله تعالی شانه

این کتاب مستطاب گنج گوهر
که مشتمل است بر معارف و حقایق از
تالیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی جامع
معقول و منقول حاوی فروع و اصول
جناب شیخ مفید متخلص بداور زید عمره
ابن مرحوم میرزا محمد حسینی
شیرازی است

در هر سطرش هزار معنی مضمر   از شیخ مفید داور دین پرور

سنه ۱۳۱۹

گنج گوهر

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش هست مخصوص خدایی   که نبود نزد او صبح و مسایی

ثنا او را سزا باشد که یکتاست   ز هر نقص و ز هر عیبی مبراست

ز حکمت ماسوی را آفریده   به هر یک بی عدد فیضش رسیده

چو هر کس را به سویش ره نبودی   رسل را بهرشان رهبر نمودی

محمد را بر ایشان سروری داد   که بر روحش درود بی عدد باد

پس آنگه بر گرامی اوصیایش   که از ایشان بود بر پا لوایش

خصوصا سرور اصحاب ایقان   علی مرتضی مشکوة ایمان

در بیان سبب نظم کتاب و تسمیه آن و ذکر نام و تخلص ناظم

یکی

یکی از دوستان اصرار بسیار همی کردی بدین بی ارج و مقدار

که کمتر بنده رب مجید است تخلص دادر و نامش سعید است

که قدری زآنچه بر من گشته معلوم زآیات حق و اخبار معصوم

ز توحید و ز انواع معارف که میباید بدانها بود عارف

کشم در رشته نظم و پس از آن دهم شرحش نثر از لب عرفان

چو توفیق خدایم گشت انباز نمودم آنچه را میخواست آغاز

بپایان چون رسید آن نامه کبیر نهادم نام او را گنج گوهر

در ذکر بعض از معارف که تعلق دارد بحضرت باری جلت عظمته

دلالت میکند بر ذات بیچون همان ذاتی که از حد است بیرون

اشاره است بفقره دعائی که از امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است

که یا من دل علی ذاته بذاته و هر کس آن را بمذاق خود معنائی کرده جمله آن معانی که

بمذاق اهل ظاهر است آنکه معرفة الله فطری است یعنی افاضه معرفت

خود را بعباد بذات خود کرده بدون واسطه غیر با آنکه اسباب معرفت

خود مانند عقل و سایر آلات و ادوات را خود در ایشان ایجاد کرده تا باعث

پیش

قوله یا من دل علی ذاته بذاته فی هذا الکلام رد علی من انکر استعمال الذات فی الله استنادا الی ان الکلمة مؤنثة فلا تطلق علیه تعالی وبعضهم انکر الذاتی فی النسبة الی الذات اذ النسبة الیه ذوی و اجیب بان لفظة ذات وان کانت فی الاصل بمعنی الصاحبة والتاء فیها للتانیث لکن لوحظ فی التاء جهة البدلیة عن اللام المحذوفة ولذا جعلت ممدودة مثل تاء اخت وبنت وصارت جزء الکلمة واعرب اللفظ بالحرکة وقیل فی النسبة الیه ذاتی ولهذا قد یستعمل بمعنی النفس والحقیقة لا باعتبار معنی الوصفیة ویجوز استعماله فی الله تعالی بهذا المعنی وقد وقع اطلاق ذات الله فی خطب المعصومین علیهم السلام وفی الاخبار والادعیة کثیر فلا مجال لانکاره

شناخت او کردد و بعضی چنین گفته که عقل بهر دلیلی استدلال کند برا

مادام که ودیعه بگیرد از حول الهی و عاریه نستاند از قوت او و اکتحال ننماید

بنور او هیچ نشناسد چنانکه شاعر گفته

اذا رام عاشقها نظرة   ولم یستطعها فمن لطفها

اعارته عینا رآها بها   فکان البصیر بها طرفها

و باین معنی نظر میکند آنچه بعضی گفته که مراد در الحمد لله قدر مشترک

میان محمودیت و حامدیت است که لا حول و لا قوة الا بالله پس تقوت

عقل من حیث هو ممکن نیست که تخطی کنند بسوی ما فوق عالم عقل

و جسم بلکه باید این امر بقوتی باشد مستعاره و چشمی مستدان از جناب

اقدس او شعر

تا کنم شق پرده پندار را   پس بچشم یار بینم یار را

و از معانی آن فقره این است که از خامس اصحاب کساء در دعا

منقول است که اَیَکُونُ لِغَیرِکَ مِنَ الظُّهورِ ما لَیسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ

هُوَ المُظهِرَ لَکَ مَتی غِبتَ حَتّی تَحتاجَ اِلی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیکَ اَو مَتی

ایکون لغیرک من الظهور الخ فی دعاء ابی حمزة الثمالی بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قیل فی بیان الغیرک الخ فان الظهور هو الوجود والوجود الذی یضاف الی الغیر مضاف الی الله لا فان نسبة الوجود الی الفاعل بالوجوب والوجدان والی القابل بالامکان والفقدان ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله منه

بعدت

بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لاتراک و
لاتزال علیها رقیبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا
وشاعر گفته

افتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید ازوی رخ متاب
بوحدانیت خود ذات سبحان شهادت میدهد در نص قرآن

اشاره بآیه کریمه شهد الله انه لا اله الا هو است و بعضی در بیان این شهادت گفته
شهادة الحق للحق حق باین معنی که شاهد و مشهود علیه و شهادت یکی است و
آن حق است که تعدد و تکثر در او نیست فشهد بانه هو وان لا اله الا هو و بعضی
از اهل تفسیر گفته که بیان کرد وحدانیت خود را بنصب دلائل داله بر آن
وانزال آیات ناطقه بآن پس شهد بمعنی بین و اعلم است چنانکه گفته می شود
شهد فلان عند القاضی ای بین واعلم لمن الحق وعلی من هو

بقلب اولیا اشراق انوار کند تا وحدتش گردد پدیدار

اشاره بفقره از دعای خامس اصحاب کسا است که الهی انت الذی
اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک ووحدوک وانت الذی

بیت

قوله صفقة عبد الخ صفقه بفتح صاد یکبار دست زدن در بیع و قال بعض اهل اللغة فی الدعاء اعوذ بک من صفقة خاسرة ای بیعة خاسرة تعالی صفقت له بالبیعة صفقا ای ضربت بیدی علی یده وکانت العرب اذا وجب البیع ضرب احدهما یده علی ید صاحبه ثم استعملت فی العقد فقیل بارک الله لک فی صفقة یدک واهل صفقتک ای اهل عهدک ومیثاقک منه

قوله افتاب آمد الخ یعنی انه برهان علی نفسه وذلک انه تعالی برهان علی نفسه قیل وذلک لانه الوجود الحقیقی وهو یدل علی الوجود الذاتی اذ المقابل غیر قابل للمقابل فالبیاض لا یقبل السواد وبالعکس فکذا الوجود لا یقبل العدم وکل حقیقة یمتنع علیه العدم فهو الواجب بالذات فذاته بعنوان الوجود دلیل علی ذاته

لوامع ابر جمهان

ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی احبوک یعنی خدایا تو آنکسیکه اشراق کردی نورها را در دلهای اولیای خود تا شناختند و توحید کردند تورا و تو آنکسیکه زایل نمودی غیرها را از دلهای دوستان خود تا دوست داشتند تورا

شعر

خانه دل نیست جای صحبت اغیار — دیو چو بیرون رود فرشته درآید

شریک ار بود بهر ذات قهار — در این عالم هم او میداشت آثار

اشاره بکلام معجز نظام امیر المؤمنین است در نهج البلاغه که بفرزند خود امام حسن فرمود یا بنی لو کان لربک شریک لاتتک رسله و لرأیت آثار ملکه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته و لکنه اله واحد کما وصف نفسه و در این کلام اشاره است بانکه هر کس از انبیا و صاحبان کتب منزله آمده ادعا نمود استناد بخدای واحدی که استناد کرده است باو دیگری و اگر در وجود دو واجب بود هر آینه مخبری هم از جانب او خبر میداد بوجود و حکم او اگر بگوئی که احتمال میرود که در وجود واجب دیگر باشد که کسی باین عالم نفرستد و تاثیر و تدبیر در آن نکند بلکه ارسال رسل و انزال کتب

و تاثیر و تدبیر در عالم دیگر کند یا اصلا نفرستد و نکند جواب آنکه این همه است
فاسد بجهت آنکه وجوب اقتضای علم و قدرت و غیر آنها از صفات
کمالیه میکند و با اتصاف باین صفات محال است عدم اعلام و نشر
آثار بحیثیتی که بما برسد و بعضی باین قسم آن کلام معجز نظام را تفسیر کرده که اگر
خدای دیگر جز حق تعالی بودی هرآینه شریک او بود زیراکه او نیز واجب
الوجود بالذات میبود و هر نسبتی که ممکنات بحق تعالی دارند باو نیز میداشتند
و نسبت هر دو نیز بممکنات علی السواء بود و یکی را اختصاص ببعضی از آنها
بدون دیگری نبود تا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس او را نیز رسل و کتب بودی
زیراکه بر حکیم علیم قدیر واجب است فرستادن رسل چنانکه در مباحث
نبوت مذکور است پس خالی از این نیست که رسل او با رسل حق تعالی
متحدند یا متغایر و اول باطل است بجهت آنکه تمام رسل بوحدانیت و یکتائی
حق تعالی خبر داده اند و بسبب ظهور معجزه از ایشان مخبر صادق اند و کذب
بر ایشان روا نیست دوم هم باطل است زیراکه احدی از رسل نیامد
که از خدای دیگر خبر دهد بلکه خبر دادن هر رسول مشتمل است بر نبودن

خدای دیگر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما قلت و لا قال النبیون
من قبلی مثل قول لا اله الا الله الی غیر ذلک من التفاسیر لکلامه علیه السلام
خفا کردارد از فرط ظهور است چو غایب بودن او کر حضور است
از خامس اصحاب کسا مروی است که در دعا فرمود کیف تخفی و انت
الظاهر ام کیف تغیب و انت الحاضر قال الشاعر

خفی لافراط الظهور تعرضت لادراکه ابصار قوم اخافش
وحظ العیون الزرق من نور وجهه لشدته حظ العیون العوامش

وقال الاخر

لقد ظهرت فلا تخفی علی احد الا علی اکمه لا یعرف القمرا
ای تو مخفی در ظهور خویشتن وی رخت پنهان بنور خویشتن

وبعضی از عرفا گفته ما ظهر شئ من المظاهر الا و قد احتجب به و ما احتجب
شئ الا و قد ظهر فیه و دیگری گفته نشاید که غیری او را حجاب آید چو حجاب
محدود باشد و او را حد نیست شعر

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدائی است پنهان

قوله خفی الخ اخافش جمع اخفش است و آن یعنی ضعیف چشم که از روشنی آفتاب چشم کند وقال بعض اهل اللغة الخفش صغر فی العین و ضعف فی البصر خلقة و قد یکون الخفش علة و هو الذی یبصر الشئ باللیل و لا یبصر بالنهار و یبصر فی یوم غیم و لا یبصر فی یوم صاح و زرق بضم اول ازرق است یعنی میل سیاهی چشم بکبودی یا سبزی یا زردی و زرق در قول خدای تعالی و نحشر المجرمین یومئذ زرقا یعنی کور ها ترجمه شده و عوامش جمع عامشه است و آن از عمش یعنی ضعف دیدن با سیلان اشک از چشم در اکثر اوقات است منه

قوله الا علی اکمه یعنی کور مادرزاد است قال الله تعالی و تبرئ الاکمه والابرص منه

بود در غیبت آن غیر محدود　　　　چو اندر حضرتت بی فرق موجود

اشاره است بحدیثی که در مصباح الشریعه در تفسیر قول حق تعالی الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای موجود فی غیبتک و حضرتک و مراد ازین کلام آنست که حق تعالی محیط و ناظر بسوی تو و حاضر در نزد تو است در حال غیبت تو بمشغول بودن قلب بکثرات و غفلت از واحد من جمیع الجهات و در حال مشاهده تو او را بکشف حجب و استار و دیدن یار را بچشم یار کما قیل فهو موجود و حاضر و ناظر الیک ما دمت غافلا و ذاهلا عنه تعالی و ما دمت حاضرا و متوجها الیه

صفات حق تعالی عین ذات است　　　　احد نبود اگر با او صفات است

یعنی اگر او را صفات زائد بر ذات باشد لازم می آید تثنیه و تجزیه او چنانکه در نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او تصدیق باو و کمال تصدیق باو توحید او و کمال توحید او اخلاص از برای او و کمال اخلاص

نفی

برای او نفی صفات است از او بجهت گواهی دادن هر صفتی بانکه آن غیر موصوف و گواهی دادن هر موصوف بانکه آن غیر از صفت است پس کسیکه وصف کند خدا را قرین کرده است او را و کسیکه قرین کرده است او را تثنیه کرده است او را و کسیکه تثنیه کرده است او را تجزیه کرده است او را و کسیکه تجزیه کند او را پس جاهل شده است او را و بعضی در معنی بودن صفات او عین ذات چنین گفته که مترتب می شود بر ذات احدیت او من حیث هی آنچه مترتب میشود بر ذات و صفتی مثلا ذات تو در انکشاف اشیا بر تو کافی نیست بلکه محتاج است در آن بسوی صفت علم که قائم باشد بتو بخلاف ذات حق تعالی که محتاج نیست در دانستن اشیا بسوی صفتی که قائم باو باشد بلکه کل مفهومات منکشف است از برای او لاجل ذاته پس ذات او باین اعتبار حقیقت علم است و همچنین است حال در قدرت و مرجع این بیان بسوی نفی صفات است با حصول نتایج آنها و این است مشار الیه در کلام امیر المومنین علیه السلام در نهج البلاغة

غلانی ۱۱

خلایق را خدای فرد امجد — پدید آورده بر انواع بیحد

که تا داند هر آنکس کو بصیر است — که ذات او بهر شیئی قدیر است

این دو بیت اشاره است بحدیثی که در کتاب علل از حضرت امام رضا
علیه السلام مروی است که حسن بن علی بن فضال با آن حضرت عرضه
داشت که چرا حق تعالی خلق را بر انواع متفرقه خلق نمود و آن را بر نوع
واحد نیافرید فرمود تا واقع نشود در وهمها که او عاجز است و واقع نشود
صورتی در وهم احدی مگر آنکه حق تعالی خلق کرده است بر آن صورت
خلقی را تا نگوید گوینده که آیا قادر است خدای عز و جل آنکه خلق کند
صورتی چنین و چنان را بجهت آنکه نمی گوید چیزی از این را مگر آنکه موجود است
در خلق او پس میداند بنظر بسوی انواع خلق که او بر هر چیز تواناست
و باین حدیث بعضی استدلال کرده با اینکه آنچه در ذهن در آید ظل شیئی

خارجی است

کلام الله حادث نی قدیم است — کسی کو غیر از این گوید سقیم است

دلیل بر حدوث کلام حق تعالی آیه کریمه ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث است

قوله حسن بن علی بن فضال عن ابی محمد الحسن بن علی و قد سئل عن کتب بنی فضال فقال علیه السلام خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا انتهی ادام الله تعالی عمره

چه مراد از ذکر قرآن است بدلیل انه لذکر لک ولقومک وبعضی قائل
بکلام ذاتی شده اند مثل علم ذاتی وقدرت ذاتیه واین مخالف اخبار
معصومین است چنانکه در خبر است که ابو بصیر بحضرت صادق علیه
السلام عرض کرد فلم یزل الله متکلما آن حضرت در جواب فرمود بدرستیکه
کلام صفت حادثه است وازلی نیست بود حق تعالی ومتکلم نبود تمام شد
واین بجهت آن است که مقصود از متکلم من اوجد الکلام است پس
تسمیه حق تعالی بمتکلم بسبب ایجاد اوست کلام را چنانکه از برای
موسی علیه السلام در شجره کرد واین لا محاله حادث است

ارادت در صفات حق یکتا بجز فعلش نباشد نزد دانا

اشاره بحدیث صفوان بن یحیی است که گفت بحضرت موسی بن
جعفر علیه السلام عرض کردم که خبر بده مرا از اراده حق تعالی واز اراده
خلق فرمود اراده از خلق ضمیر یعنی تصور فعل است وآنچه ظاهر می شود
بعد از آن از فعل واما از خدا پس اراده او احداث اوست لا غیر
بجهت آنکه او تروی وهمت وتفکر نمی کند واین صفات از او

منفی است وانها صفات خلق است پس اراده او فعل است لا غیر

میگوید از برای شیء باش پس میباشد بدون لفظ و نه نطق بزبان و همت و

و تفکر و چگونگی از برای فعل او نیست و در روایت عاصم بن حمید است

که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که لم یزل الله تعالی

مریدا فرمود بدرستیکه مرید نمی باشد مگر آنکه مراد با او ست لم یزل الله

عالما قادرا ثم اراد الی غیر ذلک من الاخبار و بعضی از علما در بیان

قول حق تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون گفته که آن صریح است

در اینکه اراده حق تعالی نفس ایجاد او ست شیء را و شهادت میدهد

بر این احادیث از اهل بیت علیهم السلام

خدا کو مبدأ خلق و مآب است — ز نور و ظلمت او را بس حجاب است

یکی زآنها برافتد گر از آن رو — بسوزد هر چه میباشد بجز او

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که بدرستیکه از برای خدا تعالی

هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر یکی از آنها برداشته شود

هرآینه میسوزد انوار روی او آنچه را که منتهی میشود بآن چشم او از خلق او

العنصر ... کل طبقة ... [illegible] ... فی فلک ... من الافلاک ... الزهرة والعنصر ... فلک الشمس ... فلک المشتری ... کل منها عشر ... الی آدم ... [illegible] ... العقل والروح ... اللطائف ... [illegible] ... توجیهات ... [illegible] ... تعیین العدد

بعضی توجیه این حجب را بملائکه نموده بیان آنکه حکیم هرگاه سبب ضعیف را

ببیند قرار میدهد با او چیزی را که تقویت نماید او را تا قادر شود بمسبّب او

و هرگاه مسبّب را از مباشرت سبب ضعیف نگردد قرار میدهد با او

حجابی را که حجب کند قوت سبب را تا مسبّب محترق نشود و ملائکه

از قسم ثانی اند پس ایشان حجب اند و افعال حق تعالی سبحات اند و چون

بر او بحثی وارد می آید که ظلمت بودن منافات دارد با آنکه مراد از حجب

ملائکه باشد بجهت آنکه تمام ملائکه نورانی اند جواب گفته که ملائکه نور نورانی

و ملائکه ظلمت ظلمانی و ملائکه نعیم در نهایت حسن و جمال مثل رضوان و ملائکه

عذاب در غایت قبح و کراهت مثل مالک و نکیر و منکر و نیز اراده میشود

بنور ملائکه عقلانی مجرد و بظلمت ملائکه جسمانی مادی الی غیر ذلک و توجیهات

دیگر از برای این حدیث نیز هست که بعضی از آنها را در کتاب سفینه آورده ام

بود از بهر حق اسما بسیار   که دارد هریکی بسیار آثار

از جناب باقر علیه السلام از آبا خود از حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله روایت شده که بدرستیکه از برای خدای تعالی نود و نه

العشرة فی السبعین وفی کل منها مظهر الاسماء الحسنی الالهیة فتصیر سبعین الفا وجوداتها حجب نورانیة واسبابها حجب ظلمانیة

قوله بود از بهر حق اسما بسیار

قیل ان اسمائه تعالی اما ان یدل علی الذات فقط من غیر اعتبار امر او مع اعتبار امر وذلک الامر اما اضافة ذهنیة فقط او سلب فقط او اضافة وسلب فالاقسام اربعة الاول ما یدل علی الذات فقط وهو لفظ الله فانه اسم للذات الموصوفة بجمیع الکمالات الربانیة المنفردة بالوجود الحقیقی ویقرب منه الحق اذا ارید به الذات من حیث واجبة الوجود والثانی ما یدل علی الذات مع اضافة کالقادر فانه بالاضافة الی مقدور تعلقت به القدرة بالایجاد والعالم فانه ایضا اسم للذات باعتبار انکشاف الاشیاء لها والثالث ما یدل علی الذات باعتبار سلب الغیر عنه کالواحد باعتبار سلب النظیر والشریک والفرد باعتبار سلب القسمة والبعضیة والرابع باعتبار الاضافة والسلب معا کالحی فانه المدرک الفعال الذی لا یلحقه الآفات والواسع باعتبار سعة علمه وعدم فوت شیء منه وفی زیارة امیر المؤمنین علی اسم الله الرضی [illegible] استعیر الاسم له باعتبار دلالته علی الله وصفاته المقدسة کما ان الاسم یدل علی المسمی وشبه اطلاق الاسماء الحسنی علی الائمة علیهم السلام منه

اسم است که صد اسم مگر یکی باشد کسیکه احصا کند آنها را داخل میشود
جنت را و آن اسما اینهاست الله لا اله الا هو الواحد الاحد الصمد الاول
الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع البارئ
الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب
الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل
العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم
الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات
المجید المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی
کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی
الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق
خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی و در خبر
دیگر است که هر که حق تعالی را باین اسما بخواند دعای او را مستجاب
گرداند و اگر احصا کند آنها را داخل بهشت شود و شیخ صدوق گفته
مراد از احصا احاطه بآنها و وقوف بر معانی آنهاست نه شمردن آنها

الرحیم
الذارئ الرازق الرقیب
الرئوف الرائی السلام
المؤمن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر
السید السبوح
صح

قوله اشاره بحدیثی است الخ هکذا فی بعض الکتب و فی بعض آخر عن الباقر علیه السلام قال حدثنی ابی عن ابیه عن امیر المؤمنین علیه السلام قال رأیت الخضر فی المنام قبل بدر بلیلة فقلت له علمنی شیئا انصر به علی الاعداء فقال قل یا هو یا من لا هو الا هو فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی یا علی علمت الاسم الاعظم و کان علی لسانی یوم بدر و ان امیر المؤمنین علیه السلام قرأ قل هو الله احد فلما فرغ قال یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و کان علی علیه السلام یقول ذلک یوم صفین و هو یطارد فقال له عمار بن یاسر یا امیر المؤمنین ما هذه الکنایات قال اسم الله الاعظم و عماد التوحید لله لا اله الا هو ثم قرأ شهد الله انه لا اله الا هو و اخر الحشر ثم نزل فصلی اربع رکعات قبل الزوال منه ادام الله تعالی عمره و بقاه

تمام شده و در این مقام سخن بسیار است که این کتاب گنجایش آن ندارد

اگر قصه عدو خواهی تو یا هو و یا من لا هو الا هو گو

اشاره بحدیثی است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود یکشب پیش از
واقعه بدر خضر را در خواب دیدم پس گفتم که بیاموز بمن چیزی را که نصرت
بیابم بآن بر دشمنان خضر گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو پس چون صبح کردم
حکایت کردم آن را به پیغمبر صلی الله علیه و اله آن حضرت فرمود که آموخته
شدی اسم اعظم را پس بود بر زبان من در روز بدر و آن حضرت بسیار میخواند
قل هو الله احد را و چون فارغ میشد از خواندنی میگفت یا هو یا من لا هو
الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و بود آن حضرت که میخواند
این را در صفین و مطارده میکرد پس عمار یاسر عرض کرد ای امیر المؤمنین
این کنایات چیست فرمود اسم اعظم خدا و عماد توحید است و از حضرت
باقر علیه السلام در تفسیر سوره توحید مروی است که هو اسمی است مکنی
ها و تنبیه است بر معنی ثابت و واو اشاره است بغائب از حواس
چنانکه هذا اشاره است بسوی شاهد در نزد حواس بیان این آنکه کفار تنبیه

قوله که آموخته شدی اسم اعظم را الخ قیل اذ الهویة هی حقیقة الوجود الصرف من دون اشعار فیها بتعین اصلا و لا هو الا هو ای لا وحدة و لا تشخص الالهی منطویة فی وحدته الحقة التی لا ثانی لها فی الوجود و التشخص اذ الوحدة و التشخص انما هما بالوجود الحقیقی منه

اشاره شده است بان بسوی غائب پس صحیح

کردند

کردند بر خدایان خود بحرف اشاره بسوی شاهد مدرک پس گفتند هذه
آلهتنا المحسوسة المدرکة بالابصار پس اشاره کن یا محمد بسوی خدای خود که
میخوانی خلق را بسوی او تا به بینیم و ادراک کنیم او را و حیران نشویم در او
پس نازل کرد خدای تعالی قل هو الله احد را پس ها تثبیت است از
برای ثابت و واو اشاره است بسوی غائب از درک ابصار و لمس
حواس و بدرستیکه حق تعالی متعالی است از دیده شدن بلکه او دراک
کننده است ابصار را و ابداع نماینده است حواس را

حتی تدرک
اقول و بهذا ایضا
یوجه قول السجاد علیه السلام فی دعاء عرفة قصرت
الاوهام عن ذاتیتک وعجز
الافهام عن کیفیتک ولم
تدرک الابصار
موضع اینیتک

چو کیف و این را حق کرده انشا بود از این دو ذات او مبرا

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه وآله مروی است که در صفت باری تعالی فرمود
کیف الکیف فلا یقال له کیف واین الاین فلا یقال له این هو منقطع
الکیفوفیة والاینونیة یعنی حق تعالی خلق کرد کیف و این را پس دامان کبریای او
بلندتر است از آنکه غبار کیفوفیت یا اینونیت بر او نشیند و در نهج
البلاغه است ومن قال کیف فقد استوصفه ومن قال این فقد حیزه و از
حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود و کیف اصفه و

بالکیف

باکیف وهو الذی کیف الکیف حتی صار کیفا فعرف الکیف بما کیف
لنا من الکیف ام کیف اصفه باین وهو الذی این الاین حتی صار اینا فعرف
الاین بما این لنا من الاین و در حدیث دیگر آمده کیف اصف ربی بالکیف
والکیف مخلوق والله تعالی لایوصف بخلقه و در دعای صباح است
وتنزه عن مجانسة مخلوقاته وجل عن ملائمة کیفیاته ای عن موافقتها قیل ضمیر کیفیاته
یمکن ان یعود الی المخلوق الذی هو مفرد مخلوقاته والاولی ان لا ینفکک
الضمیر ویرجع الی کلمة من والاضافة لملابسة المعلولیة والمملوکیة انتهی اقول ویمکن
ان یکون بحذف المضاف ای کیفیات خلقه در حدیثی از حضرت صادق
علیه السلام در رد شبهات زنادقه واثبات مدبر حکیم وارد است
که سائل عرض کرد چه میفرمائی در معنی الرحمن علی العرش استوی آن
حضرت فرمود بلی چنین وصف نموده است ذات خود را اما معنی آن
استیلای بر عرش است نه این است که عرش حامل وحاوی ومحل او باشد
مانند متمکن در مکان بلکه او نگاه دارنده عرش و کرسی و سموات است بذات
خود بدون معین والت واو را احتیاجی بهیچ چیز از هیچ وجه نیست بلکه اشیا

محتاج

محتاج باو واو غنی از همه است عرض کرد پس فرق چیست میان آنکه بلند کنید
دستهای خود را بسوی آسمان یا پائین کنید بسوی زمین بسبب آنکه چون او را
جهت وسمتی نیست تفاوت میان این دو نمی باشد فرمود این در علم
وقدرت واحاطه او مساوی است لکن امر کرده است اولیا وبندگان را
که بلند کنند دستهای خود را بسوی آسمان بجانب عرش بجهت آنکه عرش را
معدن رزق قرار داده تا آخر حدیث وجهت دیگر از برای این آنکه تن لطیفی
بجانب علو میل دارد وهرکس بوطن اصلی خود رغبت میکند وچون
نفوس لطیفه انسانیه از عالم علوی است که نزول بتوده خاک نموده پس
در وقت دعا که مقتضی توجه بمبدأ اعلی است بجانب آسمان متوجه میگردند

مکانی چون نباشد ایزد پاک   بنزد اوست یکسان ارض وافلاک

در حدیثی که در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده
مذکور است که آن حضرت ببعضی از احبار یهود فرمود آیا نمی یابید شما در
بعضی کتابهای خود آنکه موسی بن عمران در روزی نشسته بود ناگاه
ملکی از مشرق بنزد او آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر

نزد او از مغرب آمد فرمود از کجا آمدی گفت از نزد خدا بعد ملکی دیگر نزد او
آمد باو فرمود از کجا آمدی گفت از آسمان هفتم از نزد خدا و ملکی دیگر آمد و باو
فرمود از کجا آمدی گفت از زمین هفتم زیرین از نزد خدا پس موسی گفت سبحان
من لایخلو منه مکان ولایکون من مکان اقرب من مکان یهودی گفت
شهادت میدهم که این حق آشکار است و از حضرت امام رضا علیه السلام
مروی است که چون بنی اسرائیل موسی علیه السلام عرض کردند که ما ایمان
بتو نمی آوریم تا نشنویم کلام خدا را چنانکه تو شنیدی پس موسی هفتاد مرد
از ایشان برگزید و آنها را در پای کوه بپای داشت و خود بکوه طور بالا رفت و
از حق تعالی سؤال نمود که باو تکلم کند و کلام خود را بایشان بشنواند پس
حق تعالی باو سخن گفت و صدای خود را بایشان از جمیع جهات شنوانید
از بالا و زیر و راست و چپ و پیش و پس تا آخر حدیث و آن بجهت فهمانیدن
این بوده که حق تعالی عاری از جهات است پس صوت او از همه جهات
ظاهر میشود بخلاف صوت مخلوق که از یکجهت شنیده می شود بجهت آنکه
او مکانی است

تعلیق

تعلق کر دل کیرد بموجود بود باطل بپایان آن بمفقود

اشاره بحدیثی است که در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که تعلق القلب بالموجود شرک و بالمفقود کفر و توجیه این کلام بدین نحو است که حق تعالی دریافت شده در نزد خلق و ممیز از اوهام و مشاعر و حواس آنها نیست و هرگاه قلب کسی متعلق شود بچیزی چنین و توهم کند که او معبود است پس آنچه را که ادراک او با آن تعلق گرفته شریک او قرار داده و هرگاه تعلق بگیرد بمفقود یعنی معدوم پس ظاهر است که آن کفر است زیرا که حق تعالی معدوم نیست کذا قیل فی معنی الحدیث فتدبر

قوله وتوجیه این الخ و همین است مراد از فقره دعای عرفه که مروی از سید العابدین علیه السلام است انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثل فتکون موجودا یعنی تو آن کسی که قرار داد نمی شود از برای تو حد پس باشی حد کرده شده و تمثل و نگاشته در خاطر نشدی پس باشی دریافته شده منه ادام الله تعالی عمره

جهان را آفریدان ذات یکتا که کرد حکمت و علمش هویدا

اشاره بحدیثی است که بعضی از زنادقه بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد حق تعالی بچه علت خلق را خلق کرد و حال آنکه محتاج و ناچار با آنها نیست و سزاوار نیست با و عبث کردن بما فرمود خلقهم لاظهار حکمته و انفاذ علمه و امضاء تدبیره

خدا ایجاد لامن شیٔ فرمود نه از شیٔ و نه از لا شیئی می بود

در خطبه صدیقه طاهره که در کشف الغمه مسطور است ذکر شده که ابتدع

الاشیاء لا من شیٔ کان قبلها الخطبه و بعضی گفته از این کلام معجز نظام

حل میشود شبهه که حکمای یونان و فلاسفه اسلام در کشف نقاب از آن

عاجز مانده پس بعضی رفته بآنکه عالم قدیم است زیراکه اگر حادث باشد هر حادث

ماده میخواهد و در این هنگام یا از عدم و لا شیٔ بیرون آمده پس عدم و لا شیٔ

ماده موجود شده است یا از شیٔ بوجود آمده پس آن شیٔ که ماده اوست باید

پیش از او باشد نقل کلام در آن شیٔ میکنیم و میگوئیم که آن شیٔ سابق بر عالم حادث

یا قدیم اگر حادث است باز میگوئیم آنچه را اول گفتیم که آن حادث یا از لا شیٔ

خلق شده یا از شیٔ اول باطل پس باید از شیٔ خلق شده باشد و هکذا الی

غیر النهایه و اگر آن شیٔ قدیم است ثبت المطلب که عالم قدیم است پس آن

گوهر درج عصمت جواب از این شبهه داده که حق تعالی ایجاد عالم را

لامن شیٔ فرموده و لهذا هر دو قسم باطل و عالم حادث شد

بود تفسیر عدل از اهل عصمت که برایزد نه بندی هیچ تهمت

قوله

در خطبه صدیقه المرویة الخ اقول و فی الخطبة فی العیون عن امیر المؤمنین علیه السلام ایضا الحمد لله الذی لا من شیٔ کان و لا من شیٔ کون ما قد کان الخطبه و روی الصدوق ایضا فی کتاب التوحید الحمد لله فاطر الاشیاء انشاء و مبتدعها ابتداء بقدرته و حکمته لا من شیٔ فیبطل الاختراع و لا العلة فلا یصح الابتداع منه دام مجده شرفه

از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که العدل ان لا تتهمه و از حضرت
کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود ینبغی لمن عقل من الله ان لا یستبطئه
فی رزقه و ان لا یتهمه فی قضائه یعنی هرچه از او صادر شده از روی راستی
و درستی است و در آن اعوجاج و نادرستی نیست و این بجهت آن است
که حق تعالی منزه است از جهل و احتیاج و اضطرار و عالم و غنی و قادر است
پس فعل قبیح و معوج از او صادر نشود و از فروع صفت عدل این است
که افعال مکلفان نه از روی جبر است و نه تفویض چنانکه گفته ام

نه جبر است و نه تفویض ای برادر　　میان این دو باشد امر دیگر

در کافی است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو گردم
آیا جبر کرده است حق تعالی بندگان را بر معاصی فرمود خدای تعالی عادل‌تر است
از آنکه جبر کند ایشان را عرض کرد فدای تو گردم پس تفویض و واگذار کرده است
خدا بسوی بندگان خود فرمود اگر تفویض کرده بود بسوی ایشان حصر
نمیکرد ایشان را بامر و نهی عرض کرد میان این دو منزله ایست فرمود بلی وسیعتر
از میان آسمان تا زمین تمام شد و از برای این منزله که امر بین الامرین است

۲ که از اموریکه ثابتست در دین این است صح

هر کس شرحی گفته از آن جمله آنچه باذهان نزدیکتر باشد این است[۲] که حق تعالی
ظلم نمی کند احدی را و تکلیف نمی کند احدی را بآنچه طاقت آن را ندارد
و آنکه او تعالی تکلیف کرده است بندگان را بمصالح و منافع ایشان و از برای
ایشان است اختیار در فعل و ترک و آنکه نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است
میان این دو امر پس قول بانیکه ایشان مجبورند در افعال خود مستلزم است
ظلم او را و آن بر خدای تعالی محال است و قول بآن کفر است و قول بانیکه
مدخلیتی از برای حق تعالی مطلقا و اصلا در اعمال ایشان نیست نیز کفر است
بلکه از برای اوست مدخلیت بهدایتها و توفیقها و ترک آنها و از این ترک تعبیر
شده است در شریعت مطهره باضلال لکن هدایتها و توفیقها بنده را مجبور
بفعل نمی کند و ترک آنها او را مجبور بترک نمی سازد چنانکه هرگاه آقا تکلیف
کند بنده خود را بتکلیفی و ایعاد کند او را بر ترک آن و بفهماند باو آن را و اکتفا نماید
باین و آن بنده آن را بجا بیاورد عقلا عقاب او را قبیح می شمرند و اگر تاکید کند
آقا این تکلیف را بتاکیدات و تهدیدات و ملاطفات و موکل بگرداند باو موکل
و محصّلی را که جبر نکند او را بر آن امر پس آن بنده بکند آن کار را عقلا مید انند

کیبانی

که باین امر مجبور نشده است بفعل و این قدر واسطه از اموری است که دلالت
میکند بر آن اخبار و آثار و در کتاب احتجاج است که روی انه سئل امیر المؤمنین
عن القضاء و القدر فقال لا تقولوا وکلهم الله الی انفسهم فتوهنوه و لا تقولوا اجبرهم
علی المعاصی فتظلموه و لکن قولوا الخیر بتوفیق الله و الشر بخذلان الله و کل سابق
فی علم الله

در ذکر معارفی چند که از مباحث نبوتست

چو ایزد کرد خلقت ما سوا را بهر شیئی شرف داد انبیا را
شرف دادن ایشان بجهت آن است که محل وحی و مامور بتبلیغ رسالت
حق و فرمانفرمای سایر خلق شدند در کتاب کافی از حضرت صادق
علیه السلام ماثور است که آن حضرت در جواب زندیقی که از او سؤال
کرد که از کجا اثبات کردی انبیاء و رسولان را فرمود چون ما ثابت کردیم
که از برای ما خالق و صانعی است که متعالی از ما و از جمیع آن چیزی است
که خلق کرده است او را و بود آن صانع حکیم و متعالی جایز نبود آنکه مشاهده
کنند خلق او را و نه ملامسه نمایند پس حق مباشر ایشان و ایشان مباشر

حق و حق محاجه کننده ایشان و ایشان محاجه کننده حق شوند ثابت شد
که از برای او سفرائی باشد در خلق او که تعبیر کنند از او بسوی خلق و بندگان او
و دلالت کنند ایشان را بر مصالح و منافع ایشان و آنچه بآن بقاء ایشان و در
ترک آن فنای ایشان است پس ثابت شد امر کنندگان و نهی کنندگان
از حکیم علیم در خلق او و تعبیر کنندگان از او و ایشان انبیاء و برگزیدگان از خلق اویند
تا آخر حدیث

برایشان با همه تکریم و تبجیل محمّد را تقدم داد و تفضیل

شیخ صدوق باسناد خود از امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین ع
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خلق نکرد حق تعالی خلقی را که افضل
و گرامی تر در نزد او باشد از من امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بآن حضرت
عرض کردم ای رسول خدا پس تو افضلی یا جبرئیل فرمود بدرستیکه حق تعالی
تفضیل داد انبیای مرسل خود را و تفضیل داد مرا بر جمیع مرسلین و فضل بعد از من
از برای تو یا علی و از برای امامان بعد از تست و بدرستیکه ملائکه خدام ما و
خدام دوستان مایند و در حدیث قدسی وارد است که ای احمد آیا میدانیی

که بکدام چیز تفضیل دادم تو را بر سایر انبیاء عرض کردند حق تعالی فرمود بیقین و
حسن خُلق و سخاوت نفس و رحم خَلق و همچنین او تادان شدند بکر باین و از
حضرت صادق علیه السلام مروی است که بعض از قریش به پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد که بکدام چیز سبقت گرفتی انبیا را و حال آنکه تو مبعوث
شدی در آخر و ختم ایشان فرمود بدرستیکه من اول کسی میباشم که ایمان آورد
به پروردکار خود و اول کسی هستم که اجابت کرد او را در حینی که گرفت پیمان
پیغمبران را و اشهاد نمود یعنی گواه گردانید ایشان را بر نفوس ایشان که الستُ
بربکم گفتند بلی و نیز از آن حضرت علیه السلام مروی است که سؤال کرده شد
رسول الله که بکدام چیز سبقت گرفتی اولاد آدم را فرمود بدرستی که من اول
کسی هستم که اقرار کرد به پروردکار خود بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان
پیغمبران را و اشهاد نمود ایشان را بر نفوس ایشان الستُ بربکم گفتند بلی پس
بودم اول کسی که اجابت کرد تمام شد قال الله تعالی فی سورة الاعراف
واذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الستُ بربکم
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین

بشیر و عاقب و حاد آست و احمد　　نذیر و ماحی و ذکر و محمد

در این بیت بعضی از اسما و القاب آن حضرت ذکر شده و از خود آن جناب
منقول است که حق تعالی مرا بشیر نامیده بجهت آنکه بشارت میدهم
مطیعان خود را به بهشت تمام شد و او را عاقب نامیده اند بجهت آنکه
بعد از انبیائی که پیش از او بودند آمده چنانکه گفته می شود عقبت زیدا از باب
نصر یعنی آمدم بعد از او و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام
آن حضرت در توریة حاد است یعنی دشمنی کننده با هر که دشمنی خدا و دین
خدا کند خواه خویش باشد و خواه بیگانه و نام آن حضرت در انجیل احمد است
و برای آن احمد گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب
آنچه پسندیده است از افعال شایسته او و از خود حضرت رسول صلعم
مروی است که مرا احمد نامیده اند بجهت آنکه مرا ستایش میکنند در آسمان
تمام شد و آن حضرت را نذیر گویند بسبب آنکه میترساند نافرمانی کنندگان
خود را از دوزخ و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که نام آن جناب
در صحف ابراهیم ماحی است پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود محو

نمود

کننده بتها و صور تها و هر معبود باطلی تمام شد و ذکر از القاب آن جناب است

در قرآن چنانکه از حضرت باقر علیه السلام در قول حق تعالی فاسئلوا اهل الذکر

ان کنتم لا تعلمون مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ذکر منم

و ائمه اهل ذکرند و نیز از آن حضرت مروی است که تاویل محمد آن است

که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و امتهای ایشان ثنا میکویند

او را و درود میفرستند بر او و در عرش نوشته است محمد رسول الله

و از خود آن حضرت مروی است که مرا محمد نامیده اند زیرا که ستایش کرده

شده ام در زمین شعر

وشق له من اسمه لیجله | فذو العرش محمود و هذا محمد

خبر از بعثت آن مطلع نور | بود از انبیا ماثور و مزبور

بغیر از انبیا هم جمع دیگر | خبر دادند از آن شاه با فر

اگر خواهی تو صدق این سخن را | بخوان اخبار سیف ذی یزن را

در کتب معتبره مسطور است که چون مسروق پسر ابرهه بقتل رسید سیف

بن ذی یزن بسلطنت نشست پس بزرگان از اطراف و جوانب تهنیت

سیف رفتند از آن جمله جمعی از قریش که رؤسای ایشان عبد المطلب بن
هاشم و وهب بن عبد مناف و امیة بن عبد شمس بودند بنزد آن پادشاه
یمن رفتند و چون در صنعا وارد شدند او در قصر خود نشسته بود اذن دخول
داد و هر یک را مکانی معین نمود و عبد المطلب را از همه بخود نزدیکتر نشانید
و او را اذن تکلم داد بعد از سخنانی چند با یکدیگر ایشان را بدار الضیافه فرستاد
و مایحتاج ایشان را از ماکول و ملبوس مقرر داشت تا یکماه نه رخصت
ملازمت و نه اذن مراجعت بایشان داد بعد از یکماه عبد المطلب را در
خلوت طلبید و گفت من تفویض میکنم بتو از سر علم خود ای عبد المطلب
بدرستیکه من میابم در کتاب مکنون و علم مخزون که اختیار کردیم از برای
خود خیری عظیم را عبد المطلب گفت ای پادشاه بیان را روشن کن سیف
گفت هرگاه به بینی در حرم مکه که پسری متولد شده که میان دو کتف
او نشانی باشد مانند خاتم سلیمان پس اوست امام و پیشوای جن و انس
از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و عزت و بزرگی شما بواسطه او بنهایت
بلندی رسد و این عزت و شرف در میان شما تا روز قیامت باقی ماند

عبدالمطلب گفت چه نیکو مژده دادی اگر نه مهابت مجلس سلطان مانع بود
در مقام استعلام برمی آمدم تا هیچ شک در آن باقی نماند سیف گفت
نبی مبعوث می شود از عقب تو و رسولی از فرع تو که اسم او محمد و احمد است
تا آخر کلام و از کسانیکه به بعثت آن حضرت نیز خبر دادند بحیرا راهب و قس بن
ساعده ایادی و غیر اینها است

یکی از معجزاتش هست قرآن　　ذکر شرعی که آن را کرده تبیان

دلیل اعجاز قرآن بسیار است از قبیل بودن آن در نهایت فصاحت و بلاغت
که تمام فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند و اشتمال آن بر علوم و معارف
بی نهایت که عقول عقلا و حکما در آن متحیر است و خواص و آثاری که دیده میشود
از آیات و کلمات او که از هیچ کلامی و غیر کلامی دیده نشده الی غیر ذلک
و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که الا و ان القرآن
ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبه و لا تکشف الظلمات
الا به اما شرع آن حضرت پس چنانکه بعضی گفته حقیقت آن واضح و لائح است
بلکه بتامل در اشتمال آن بر مصالح و حکمتهای دقیقه معلوم میشود که وضع

آن در قوه بشر نیست و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست

ان الله خصکم بالاسلام و استخلصکم له و ذلک لانه اسم سلامة و جماع کرامة

اصطفی الله تعالی منهجه و بین حججه من ظاهر علم و باطن حکم لا تفنی غرائبه و لا تنقضی

عجائبه فیه مرابیع النعم و مصابیح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتحه و لا تکشف

الظلمات الا بمصابیحه قد احمی حماه و ارعی مرعاه فیه شفاء المشتفی و کفایة المکتفی

الی غیر ذلک من معجزاته صلی الله علیه و آله که در السنه و افواه و کتب علما

و تواریخ زیاده از هزار از آنها مذکور و مسطور است و لا اقل از مجموع آنها

علم اجمالی بصدور معجزات کثیره از آن حضرت حاصل میشود

سراسر فقه گشتش نموده احکام   عبادت عقد و ایقاع است و احکام

احکام در آخر مصراع اول بکسر همزه و در آخر مصراع دوم بفتح آن است یعنی

تمام فقه که علم شرایع است بر چهار قسم است عبادات و عقود و ایقاعات

و احکام بجهت آنکه مبحوث عنه در علم فقه یا تعلق بامور اخرویه دارد یا بامور

دنیویه پس اگر تعلق بامور اخرویه دارد عبادت است و اگر تعلق بامور دنیویه

دارد یا احتیاج بعبارتی و اجرا لفظی دارد یا نه نوع اول یا باید لفظ از طرفین باشد

یا از یکطرف اگر از دو طرف باید باشد آن را عقد گویند و داخل میباشد در
آن معاملات و نکاح و اگر از یکطرف است آن را ایقاع خوانند مثل طلاق
و عتق و غیر آنها و اگر احتیاج بعبارتی و اجرای لفظی ندارد آن را حکم نامند
مثل دیات و قصاص و میراث و این جمله از آیات و اخبار معلوم و از صحبت

ز بهر هر پیمبر آستیتی بود   که آن را در زمان خویش بنمود
و لیکن آن ظهور حق سبحان   بنفس خویشتن می بود برهان

اشاره است بقول خدای تعالی قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا
مبینا چنانکه در تفسیر آن گفته شده که مراد از برهان رسول الله صلی الله
علیه و آله و از نور قرآن است و بعضی گفته این بدان جهت است که برهان
انبیا علیهم السلام در اموری بوده که غیر نفس ایشان است مثل آنکه برهان
موسی علیه السلام در عصا و در دست او و در سنگی که دوازده چشمه از
آن بیرون آمده قد علم کل اناس مشربهم بوده و نفس رسول الله بالکلیه
برهان بود پس برهان عین او این بود که فرمود لا تسبقونی بالرکوع فانی
اریکم من خلفی کما اریکم من امامی و برهان بصر او ما زاغ البصر و ما طغی

وقد رای من ایات ربه الکبری و قول آن حضرت است که زویت

لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها و برهان سمع او قول اوست

اطت السماء وحق لها ان تئط لیس فیها موضع قدم الا وفیه ملک ساجد

او راکع و برهان شم او انی لاجد نفس الرحمن من الیمن و برهان ذوق او

قول اوست ان هذه لمسمومة و برهان لمس او قول اوست وضع الله

بکتفی یده و برهان لسان او قول حق تعالی است و ما ینطق عن الهوی

ان هو الا وحی یوحی و برهان آب دهان او قول جابر است انه امر یوم

یوم الخندق لا تخبزن عجینکم ولا تنزلن برمتکم حتی اجئ فجاء فبصق فی العجین

فبارک و بصق فی البرمة فاقسم بالله انهم لاکلوا وهم الف حتی ترکوه

وانصرفوا و برهان دمیدن او باندکی از آب دهن آن حضرت انه تفل

فی عین علی علیه السلام وهی ترمد فبرء باذن الله یوم خیبر و برهان دست

او قول خدای تعالی است وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و آنکه

تسبیح گفت سنگریزه در دست او و برهان انگشت او آن است که

اشاره بماه کرد پس دو پاره شد و آب از میان انگشت های او جوشید

تا آنکه خلق کثیری از آن آشامیدند و برهان سینه او الم نشرح لک صدرک

وانه کان له ازیز کازیز المرجل و برهان قلب او کان ینام ولا ینام قلبه و خدای

تعالی فرموده ما کذب الفؤاد ما رای و امثال این برهانها در وجود مقدسش

بیشتر است از آنکه احصا شود اما برهان مطاوی و قوای مستوره آن

حضرت پس برهان حفظ او مثل قول حق تعالی است سنقرئک فلا تنسی

و برهان قوه علم او قال علی علیه السلام علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله

الف باب فاستنبط من کل باب الف باب و هرگاه حال ولی متعلم

این باشد پس چگونه است حال نبی معلم او و اما برهان قوه عملیه او پس

عروج کرد بجسد نورانی خود بسوی اقصی عالم سموات و آن سدرة

المنتهی است و بروح مقدس خود بسوی قاب قوسین او ادنی اما برهان

عقل کلی او پس قول خدای تعالی است انک لعلی خلق عظیم و قول آن

حضرت است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تمام شد

نبی بود آن شه لولاک آن دم که بین ماء و طین بود آدم

بدانکه امت اختلاف کرده اند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت

قوله ازیزی بی همه الرس ای خنین بالبکا ... و هو صوت ... و قیل ان یجیش جوفه و یغلی بالبکاء و للمرجل ... من نحاس ... منه

قوله بسوی قاب قوسین او ادنی قیل مرتبه او ادنی ... هی الوجود المأخوذ مع الاسماء والصفات و مرتبه الاحدیه هی ... الذی لا اسم له و لا رسم و الاول مقام قاب قوسین و الثانی مقام او ادنی منه ادام الله عمره

مقید بشریعتی و دینی بود یا نه مختار آن است که مقید بود پس اختلاف کرده‌اند
که آیا مقید بچه شرعی بود بعضی گفته بشرع نوح و بعضی بشرع ابراهیم
و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و تحقیق آن است که مقید بشرع
خود بوده شعر

صبا ز زلف تو با هر گلی حدیثی راند رقیب کی ره غماز داد در حرمت

و دلالت میکند بر این حدیث معروف که کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین و بعضی گفته که این حدیث متفق علیه است بلکه ابن ابی جمهور
احسائی روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام وصی آن حضرت
نیز گفته کنت ولیا و آدم بین الماء والطین و از حضرت امیر المؤمنین ع
نیز در خطبه جمعه و غدیر منقول است که اشهد ان محمدا عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سائر الامم علی علم منه انفرد عن التشاکل و
التماثل من ابناء الجنس و انتجبه آمرا و ناهیا عنه اقامه مقامه فی سائر
عوالمه فی الاداء اذ کان لا تدرکه الابصار و لا تحویه اللحظ ولا تمثله الظنون فی الاسرار و
حدیث مذکور و همچنین فقره خطبه دلالت میکند بر تقدم خلقت آنحضرت

برآدم وغیره چنانکه در اخبار بسیار وارد شده از آن جمله امیر المؤمنین ع
در حدیثی فرموده کان الله ولا شیئ معه فاول ما خلق نور حبیبه محمد صلی الله
علیه وآله قبل خلق الماء والعرش والکرسی والسموات والارض واللوح
والقلم والجنة والنار والملائکة وآدم وحوا باربعة وعشرین واربعماة الف
عام الحدیث

هر چه در بحر هر شیئ است موجود   بود تمثال آن در عرش مشهود
بمعنی که آن را انتخاب است   مراد از عرش قلب آن جنابست

اشاره بحدیثی است که از امام زین العابدین علیه السلام در تفسیر قول
حق تعالی وان من شیئ الا عندنا خزائنه وارد شده که بدرستیکه در عرش
تمثال جمیع آن چیزی است که خلق کرده است حق تعالی در صحرا و دریا
وبعضی از وجوه این حدیث را گفته که مراد از عرش در آن قلب پیغمبر و اوصیای
آن حضرت است پس ایشانند خزانه خدای تعالی تمام شد
ناظم این نظم گوید که شهادت میدهد براین مطلب آنچه در بعضی از کتب
آمده که امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که بزیارت مرقد پیغمبر آمد این

کلام ها الفت اللهم ان هذا اول احد و صاحب الابد و نورک الذی قهر
به بوارق الظلم و غواسق العدم منک و بک و لک و الیک و روحه نسخة
الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه
خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت و در روایت
وهب بن منبه آمده قال ان موسی بن عمران لیلة المخاطب رای کل شجرة
و مدرة ناطقة بذکر محمد صلی الله علیه و آله و نقبائه فتعجب من ذلک موسیٰ ع
فقال الله تعالی یا ابن عمران انی خلقتهم قبل الانوار و جعلتهم خزائن الاسرار
یشاهدون انوار ملکوتی و جعلتهم خزان علمی و معدن رحمتی و لسان سری
و کلمتی خلقت الدنیا و الاخرة لاجلهم فقال موسی بن عمران رب اجعلنی
من امة محمد فقال یا ابن عمران اذا عرفت محمدا و نقبائه و عرفت فضلهم و انست
بهم فانت من امته و ابو علی بن سینا در شان امیر المؤمنین علیه السلام
گفته علی بن ابی طالب مرکز الحکمة و فلک الحقیقة و خزانة العقل و لقد

کان بین الصحابة کالمعقول بین المحسوس

به بهشت است گرد آن شه چو قامت قرین شد بعثت او با قیامت

نمازه

اشاره است بحدیث نبوی صلی الله علیه وآله که فرموده بُعِثتُ انا و
الساعة کهاتین واشاره نمود بدو انگشت سبابه و وسطی که با یکدیگر قرین اند
واین بجهت آن است که ادیان سابقه بکمال دین آن جناب نبود زیرا که
اسلام احاطه دارد بجمیع اسباب تکمیل و هدایت بخلاف دین یهود که
جهت ظاهر بر آن غلبه داشت و دین نصاری که جهت باطن بر آن غالب
بود و با این حال آن دو در ظاهر و باطن کامل نبودند پس باین سبب که
تکمیلی بعد از تکمیل آن حضرت متصور نیست و تکلیف دیگر بعد از تکالیف
او نمی باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نخواهد شد بعد از بعثت آن حضرت قیامت
قیام میکند و باین جهت از علامت قیامت بعثت او را شمرده اند

شروع در ذکر معارفی که با مر امامت مدخلیت دارد

نبوت هست مخصوص پیمبر شریک او بود در علم حیدر

براین مطلب گواهی میدهد حدیثی که در کافی از حمران بن اعین از حضرت
صادق علیه السلام مروی است که فرمود بدرستیکه جبرئیل از برای پیغمبر
دو انار آورد پس آن حضرت یکی از آن دو را بخورد و دیگر را دو نصف کرد و نصفی را

نیز بخورد و نصف دیگر را بعلی علیه السلام اطعام نمود بعد بعلی فرمود ای
برادر من آیا میدانی که این دو انار چیست عرض کرد نه فرمود اما انار
اول پس نبوت است که تورا از آن نصیب نیست و اما انار دیگر پس
علم است تو شریک منی در آن راوی گوید عرض کردم خدا تورا اصلاح
کند چگونه علی شریک میباشد با او فرمود تعلیم نکرد خدا علی را بمحمد مگر آنکه امر
کرد که او را تعلیم کند علی را و بعضی از علماء در کیفیت تعلیم پیغمبر بان حضرت
گفته که تعلیم پیغمبر محض واقف ساختن او بر صور جزئیه نبود بلکه بمهیا ساختن
نفس او بود بقوانین کلیه بجهت آنکه فهم صور جزئیه امری است ممکن
و سهل در حق کسیکه از برای او ادنی فهمی باشد و آنچه احتیاج بدان دارد
مهیا کردن اذهان از برای او بانواع تهیئات امور کلیه است که شامل
باشد جزئیات را و چگونگی انشعاب آنها است از آن امور کلیه و
تفریع و تفصیل آنها و اسباب این امور آن است که مهیا باشد
از برای ادراک آنها و از اموریکه تایید و تقویت میکند این مطلب را
قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که تعلیم کرد مرا پیغمبر هزار باب

از علم پس منفتح شد از هر بابی هزار باب و مراد از انفتاح آن ابواب نیست
مگر تفریع و انشعاب قوانین کلیه از چیزی که اعم است از آنها الی غیر ذلک

من المؤیدات

علی آن وارث دیهیم شاهی   مهندس پس بود در ذات الهی

دیهیم بفتح اول بمعنی تاج است و در این بیت اشاره است بحدیث
نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود علی مهندس فی ذات الله و در بعضی اخبار
آمده که لا تسبّوا علیاً فانه خشن فی ذات الله و روی لا تسبّوا علیاً فانه
مهندس فی ذات الله قیل ای علیم خبیر حد الکمال الذی هو کالضرورة
اقول خشن وصف من خشن خشونة ضد لان و نقل عن الاساس ان من
المجاز فلان خشن فی دینه اذا کان متشددا فیه انتهی و فسرت ذات الله
بما یضاف الیه سبحانه من الاوامر والحدود والاحکام و قد ورد فی خطبة
الصدیقة فی وصف زوجها علی علیه السلام مکدودا فی ذات الله مجتهدا
فی امر الله فعن المجلسی رحمه الله المراد بذات الله امره و دینه وکلما یتعلق به

چو جنت را زند کس حلقه بر در   صدای یا علی از آن زند سر

روت العامة عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال حلقة باب الجنة من یاقوتة
حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الباب طنت وقالت
یا علی یا علی یعنی پیغمبر فرمود حلقه در بهشت از یاقوت سرخ بر صفحهای
طلاست پس هرگاه کوفته شود حلقه بر در صدا میکند و میگوید یا علی یا علی

بجز پیغمبر و آن نور انور　　بحق عارف نباشد شخص دیگر
بسان آنکه جز یزدان آن شاه　　کس از قدر پیمبر نیست آگاه
چنان کآگه از آن ذات مقدس　　نباشد جز حق و پیغمبرش کس

اشاره بحدیث نبوی است که فرمود ای علی نشناخت خدا را مگر من و تو
ونشناخت مرا مگر خدا و تو ونشناخت ترا مگر خدا و من یعنی حق تعالی را
مقام معرفتی است که کسی نتواند آن را شناخت مگر آن دو بزرگوار
وهمچنین از برای پیغمبر صلی الله علیه وآله مرتبه ایست که جز خدا و امیر المؤمنین
آن را نشناسد و برای آن حضرت درجه ایست که هیچکس غیر از خدا و پیغمبر اگرچه
نبی مرسل و ملک مقرب باشد نتواند ادراک آن را نماید

مراد از نفس پیغمبر نفر آن　　نباشد جز علی آن شیر یزدان

چه خوش در عهد سابق گفته شاعر   که حق او را دهد انعام وافر

علی را قدر پیغمبر شناسد   که هر کس خویش را بهتر شناسد

یعنی مراد از انفسنا در آیه مباهله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
چنانکه مراد از ابنائنا حسنین و مراد از نسائنا صدیقه طاهره میباشد و آیه
مباهله این است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم
فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم
نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین و دلیل بر آنکه مراد از ابنا و نسا
و انفس آن بزرگوارانند فعل پیغمبر است که در روز موعود کرفت
دست علی را و حسنین در پیش روی او و صدیقه در عقب سر او بودند و
بیرون آمدند نصاری و مقدم ایشان اسقف ایشان بود پس اسقف
گفت که من می بینم رویهائیرا که اگر از خدا سؤال کنند که کوهی را از جای
خود زایل کند خواهد کرد پس اگر مباهله کنید باقی نمی ماند نصرانی تا روز
قیامت پس به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ای ابو القاسم ما با تو
مباهله نمی کنیم تا آخر حکایت و صاحب روضة الصفا چنین ذکر

کرده

[illegible] ٤٤ [illegible]

کرده که در صباح وفد نجران متوجه منزل مقدس شدند و در
آن حین حضرت ختمی پناه از حجره همایون بیرون آمده دست حسن بن علی را
در دست و حسین بن علی را در بغل داشت و علی و فاطمه در عقب او قدم
میگذاردند و رسول الله بایشان میفرمود چون من دعا کنم شما آمین
بگوئید تا آخر آنچه گفته پس از بعضی از کتب آورده که چون صباح
رسول الله از حجره بیرون آمد دست حسن بن علی و حسین بن علی را در دست
و علی و فاطمه در عقب آن حضرت میرفتند تا آخر و بعضی از علمای تفسیر گفته
که در این آیه واضح تر دلالتی است بر فضل اصحاب کساء و علو درجه
و رسیدن مرتبه ایشان در کمال بحدی که نزدیک نمی شود ایشان را
احدی از خلق و در بعضی اخبار آمده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله
عن بعض الناس فقال فیه ما قال فقیل له فی علی فقال انما سئلتنی عن الناس
ولم تسئلنی عن نفسی و علی نفسی و بآیه مذکوره استدلال شده است
بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بقولی نفسک در وحی سبحان — علی باشد مراد قائل آن

المراد من نسائنا هو فاطمة
وهو الظاهر من سياق الآية
في المرحلة فتكون حينئذ علي نفس
الرسول صلى الله عليه وآله
حقيقة بنوع من التوجيه كما هو
الاطلاق او مجازا من باب
الاستعارة فعلى الاول
فالدلالة على ولايته عليه السلام
واضحة وعلى الثاني كذلك
بملاحظة انه جعل علي شبيها
بنفس الرسول فاطلق عليه
النفس فتثبت عليه جميع
اوصاف الرسول صلى
الله عليه وآله الا ما خرج
بالدليل والاوصاف الظاهرة
التي من جملتها الولاية فان
عموم التشبيه في الجملة
امر ثابت بالادلة كعموم المنزلة
في قوله صلى الله عليه وآله
يا علي انت مني بمنزلة هرون
من موسى الا انه لا نبي بعدي
وذلك كما لو قيل زيد
اسد فيقال قد شبه زيد
بالاسد فلا بد ان يثبت
للمشبه جميع الاوصاف
الظاهرة في المشبه به كالشجاعة
وغيرها وهي وجه الشبه فان
لم يكن هناك اوصاف
ظاهرة مشهورة فيحمل على كون

الاوصاف الثابتة من باب عموم الحكمة ومن هذا الباب قوله الطواف
بالبيت صلوة وهذا استدلوا به على كون الطواف مشروطا بالطهارة
ايضا كالصلوة وكذلك الحال في الاستعارة وهي ما لم يذكر فيه المشبه وانما اطلق

یعنی بعضی گفته که مراد از نفسک در قرآن که حکایت از عیسی علیه السلام
میفرماید تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک امیر المؤمنین علیه السلام
میباشد بجهت آنکه ذات حق تعالی صمد است و چیزی در او نیست پس
باید مراد نفسی مخلوق باشد و آن امیر المؤمنین ع است چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام بروایت صفوان در زیارت آمده که السلام
علی نفس الله القائمة بالسنن وعینه التی من عرفها یطمئن و بعضی دیگر
معنی آیه را چنین کرده که تو میدانی آنچه را که من مخفی میدارم و
من نمیدانم آنچه را که تو مخفی میداری و عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت نموده که اسم اکبر هفتاد و سه حرف است
و حق تعالی محتجب شده است بحرفی از آن حروف پس باین جهت نمیدانند
احدی آنچه در نفس اوست عطا کرد بآدم هفتاد و دو حرف را پس توارث
کردند از او انبیا تا بعیسی علیه السلام رسید این است قول عیسی ع تعلم
ما فی نفسی که هفتاد و دو حرف از اسم اکبر باشد یعنی تو تعلیم کردی آنها را من
پس میدانی آنها را و من نمیدانم آنچه را که در نفس تست یعنی تو بر من محتجب

واطلاق نفس رسول الله علیه فی معنی ترتب احکامها و آثارها علیه والا فنفس علی غیر نفس رسول الله البتة و لا نفس بالنسبة الی الله فان الله تعالی اجل من ان یکون له عقل او نفس او غیر ذلک و انما هی اطلاقات واقعة فی عالم الامکان علی معان خاصة منتسبة الی الله تعالی واقعة فی ملک الله هی مظاهر امر الله ولهذا انسب الی الله تعالی منه

شدی از خلق خود باین حرف پس میداند احدی آنچه را که در نفس تو است

پیمبر منذر خلق جهان است | علی هادی برای انس و جان است

در تفسیر مجمع البیان آمده که چون آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد

نازل گردید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من منذرم و علی هادی است

از بعد من ای علی بتو هدایت می یابند هدایت یابندگان شعر

نبی آن رهبر هدی فرمود | که منم منذر و علی هادی

بعلی پی بکعبه مقصود | می برد ره نورد هر وادی

خصال انبیا را داده یزدان | بداماد پیمبر قطب ایمان

اشاره بحدیثی است مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

که فرمود کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم در علم او و بسوی ابراهیم

در خلت او و بسوی یحیی در ورع او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب

بجهت آنکه در او هفتاد خصلت از خصال پیغمبران است و در حدیث

نورانیت وارد است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من آدمم

و من نوحم و من ابراهیمم و من موسایم و من عیسایم و من محمدم تا آخر

حدیث

حدیث و نظیر این حدیث از حضرت صادق در شان قائم علیهما السلام
نیز وارد است که چون ظاهر میگردد بکعبه تکیه میکند و میگوید ای معشر خلایق
آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی آدم و شیث پس من آدم
و شیثم آگاه باشید و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی نوح و فرزند او
سام پس من نوح و سامم آگاه باشید و کسی که اراده کند که نظر نماید
بسوی ابراهیم و اسمعیل پس من ابراهیم و اسمعیلم آگاه باشید و کسیکه
اراده کند که نظر نماید بسوی موسی و یوشع پس من موسی و یوشعم آگاه باشید
و کسیکه اراده کند که نظر نماید بسوی محمد و امیر المؤمنین پس من محمّد
و امیر المؤمنینم تا آخر حدیث

ولیّ الامر سُلطانُ البرایا　　کریمُ الذّات مَرضیّ السّجایا

یعنی آن جناب ولی امر و پادشاه خلایق و کریم الذات و پسندیده طبایع است
و ولی آنکسی است که مُدبّر امر باشد و از این است قول کمیت اسدی
در وصف آن حضرت علیه السّلام

ونعم ولیّ الامر بعد ولیّه　　ومنتجع التقوی ونعم المقرب

الطاعة العبادة الی طاعة صح

وآیهٔ کریمهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة وهم راکعون بقول مخالف و مؤالف در شان آن حضرت
نازل شده در وقتی که سائلی سؤال کرد از او در حین رکوع پس اشاره فرمود
باو بانگشت کوچک دست راست خود پس سائل انگشتری را از انگشت
او گرفت چنانکه ثعلبی که از مفسرین عامه است این روایت را ذکر
کرده و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن انگشتری
که تصدق کرد بآن امیر المؤمنین ع وزن حلقهٔ آن چهار مثقال نقره و وزن
نگین آن پنج مثقال و آن یاقوت سرخی بود که قیمت آن خراج شام بود
و خراج شام سیصد بار نقره و چهار بار طلا میبود و آن انگشتری از طوق
بن الحران بود که امیر المؤمنین علیه السلام او را کشته و انگشتری او را
از انگشت او گرفته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برد و پیغمبر آن را
باو عطا فرمود پس آن را در انگشت خود کرد

اگر آدم بشیثش افتخار است　　پیمبر را بشیر کردگار است

چنانکه در خبر از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله آمده که یفتخر آدم یوم القیامة

بشیث

بشیث وانا فتخر بعلی بن ابی طالب

زوصف جفت او دخت پیمبر بود عاجز زبان خلق یکسر

روت العامة عن انس انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینا اهل الجنة فی الجنة یتنعمون واهل النار فی النار یعذبون اذا لاهل الجنة نور ساطع فیقول بعضهم لبعض ما هذا النور لعل رب العزة اطلع علینا فنظر الینا فیقول لهم رضوان لا ولکن علی مازح فاطمة فتبسمت فاضار ذلک النور من ثنایاها واین فضیلتی بنهایت عظیم است که نور دندانهای آن صدیقه از برای اهل بهشت مشتبه بنور خدای تعالی شود وصاحب کتاب کشف الغمة گوید وحکی لی السید تاج الدین محمد بن نصر العلوی الحسینی ان بعض الوعاظ ذکر فاطمة ومزایاها وان الله تعالی وهبها من کل فضیلة صفایاها وذکر بعلها وابا ها وابنائها فاستخفه الطرب وانشد

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس فی الشفق وحیاء من شمائلها یتغطی الغصن بالورق

فشق کثیر من الناس ثیابهم واوجب وصفها بکائهم وانتحابهم وعن فردوس الاخبار قال النبی صلی الله علیه وآله لو لم یخلق الله علیا ما کان لفاطمة کفو

پیمبر در غدیر از امر جبار بمردم شان او را کرد اظهار
که او مانند من مولی بخلق است باین معنی که او اولی بخلق است

این واقعه را عامه و خاصه در کتب کثیره نقل کرده اند چنانکه در روضة الصفا
و غیره مسطور است و غزالی در کتاب سر العالمین گفته که رسول الله
صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
پس عمر بن خطاب گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت
مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة تا آخر کلام او و مولی بمعنی ولی و قائم
بامور است چنانکه حق تعالی فرموده ذلک بان الله مولی الذین
آمنوا و شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار گفته مولی در لغت احتمال
میرود که بمعنی مالک رق و بمعنی معتق بکسر تاء و بفتح آن و بمعنی ابن عم
و بمعنی عاقبت و بمعنی نزدیک بچیز از پیش و پس او باشد و این معانی
ساقط است در کلام آن حضرت دیافتیم لغت را که خبر میدهد بآنکه
مردم میگوید مولای هرگاه مالک طاعت او باشد پس این معنی مراد است
در قول پیغمبر و از اموریکه تاکید میکند این را آن است که پیغمبر فرمود

الست

السست اولی بالمؤمنین من انفسهم بعد فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه و در این مقام سخن بسیار است و این کتاب تحمل تمام آنها را ندارد

کمیت شاعر از طبع گهربار — باین مطلب چه نیکو کرده اشعار

ویوم الدوح دوح غدیر خم — ابان له الولایة لو اطیعا

در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که شیخ ابو الفتوح رازی آورده
که کمیت شاعر گفت چون این قصیده را گفتم شبی امیر المؤمنین علیه
السلام را در خواب دیدم مرا گفت که قصیده عینیه را بخوان پس من خواندم
تا باینجا رسیدم فرمود راست گفتی آنگاه در عقب آن این بیت را فرمود

ولم ار مثل ذاک الیوم یوما — ولم ار مثله حقا اضیعا

چه خوش هم عمرو عاص گمراه — سرود این نظم را در وصف آن شاه

بآل محمد عرف الصواب — وفی ابیاتهم نزل الکتاب

وهم حجج الاله علی البرایا — بهم وبجدهم لا یستراب

ولا سیما ابو حسن علی — له فی الحرب مرتبة تهاب

طعام سیوفه مهج الاعادی — وفیض دم الرقاب لها شراب

وضربت کبیعته بحُسّم — معاقد ها من القوم الرقاب
علی الدر والذهب المصفی — وباقی الناس کلهم تراب
ولیس علی الصباح اذا تجلی — ولم یبصره اعمی العین عاب
هو النبأ العظیم وفلک نوح — وباب الله وانقطع الخطاب
فهل لسواه بعد غدیر خم — نصیب فی الخلافة او نصاب
وکم سفهت علیه حلوم قوم — فکان البدر تنبحه الکلاب
هو البکاء فی المحراب لیلا — هو الضحاک ما اشتد الضراب
فیا عجبا لمن ناواه قدما — ومن قوم لدعوتهم اجابوا

وبعضی نوشته که این ابیات دوازده گانه را در روز غدیر گفت وچون حق تعالی بعوض هر بیتی در مدح آن حضرت بیتی در جنت عطا میفرماید بجهت آنکه آن ملعون بهرهٔ در بهشت نداشته باشد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود این شعر را میفروشی عرض کرد بلی آن حضرت بدوازده هزار دینار آن اشعار را ابتیاع نمود ونیز نوشته که در جنگ صفین روزی معاویه شرحی از شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرد عمرو عاص

این شعر را گفت

ومناقب شهد العدو بفضلها	والفضل ما شهدت به الاعداء

واین بیت در بارهٔ خود آن ملعون هم صادق است

هم اندر وصف آن حضرت حمیرا	چه خوش این نظم را بنموده انشا
اذا ما التبر حک علی المحک	تبین غشه من غیر شک
ففینا التبر والذهب المصفی	علی بنیا شبه المحک

مراد از حمیرا بصیغه تصغیر عائشه است و آنچه از قاموس معلوم میشود آنکه بجهت بیاض لون او را حمیرا گفته اند نه بجهت سرخی آن چنانکه در آن کتاب است که الاحمر ما لونه الحمرة ومن لا سلاح معه والابیض ضد ومنه الحدیث یا حمیرا و صاحب مجمع البحرین نیز گفته الحمیرا عائشه بنت ابی بکر زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله سمیت بذلک لبیاضها

بیوت علم ذات غیر مدرک	بود آل رسول الله بی شک

اشاره بحدیثی است که در احتجاج از اصبغ بن نباته مروی است که بودم در نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس آمد او را ابن کوا و گفت یا امیر المؤمنین

[حاشیه:] اذا ما التبر... ان الشعر... فاطمه... عائشه... النبی صلی الله علیه... امیر المؤمنین...

قول حق تعالی لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا
البیوت من ابوابها یعنی مراد از بیوت در این آیه چیست آن حضرت
فرمود مائیم بیوتی که امر کرده است حق تعالی آنکه آمده بشود از درهای آنها
مائیم ابواب خدا و بیوت او که آمده می شود از آنها پس کسیکه بیعت کند
با ما و اقرار کند بولایت ما پس تحقیق که آمده است بیوت را از درهای آنها
وکسی که مخالفت کند ما را و تفضیل بدهد بما غیر ما را پس تحقیق که آمده است
بیوت را از ظهور آنها الحدیث و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام
روایت شده که قتاده گفت قسم بخدا که هر آینه بتحقیق که نشستم در حضور
فقها و پیش روی ایشان پس مضطرب نشد دل من در پیش روی
احدی از ایشان چنانکه مضطرب شد در پیش روی تو آن حضرت فرمود
آیا میدانی که تو کجائی بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه
تا آخر آیه تو در آنجائی و ما آن بیوتیم پس قتاده عرض کرد راست گفتی قسم بخدا
خدا مرا فدای تو کند قسم بخدا که نیست آنها بیوت سنگ و گل

علوم آن شهان راهست انواع　　　که از آن جمله باشد نقر اسماع

قوله قتاده
کان قتاده [illegible] فقیه [illegible]
[illegible] اهل البصره [illegible]
[illegible] ابی الخطاب [illegible]
العامه [illegible]
عن انس و [illegible]
و سعید بن المسیب [illegible]
البصری [illegible]
قتاده بن دعامه [illegible]
منه

قوله تا آخر آیه
تا آخر آیه تتمه آیه یسبح
له فیها بالغدو والاصال
و بعد از آن قول حق تعالی
رجال لا تلهیهم
است [illegible] تجاره ولا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوه
وایتاء الزکوه [illegible]
منه

در کافی از مفضل بن عمر روایت شده که بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
عرض کردم که از حضرت صادق مروی است که فرمود علم ما غابر و مزبور
و نکت در قلوب و نقر در اسماع است پس گفت اما غابر پس آن چیزی است
که تقدم دارد از علم ما و اما مزبور پس آن چیزی است که میاید ما را و اما نکت
در قلوب پس الهام است و اما نقر در اسماع پس امر ملک است و در
احتجاج از حضرت صادق علیه السلام مروی است که میفرمود علم ما غابر
و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع است و بدرستیکه نزد ما جفر
احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام است و نزد ماست
جامعه که در آن است جمیع آنچه محتاجند مردم بسوی آن پس سؤال کرده
شد آن حضرت از تفسیر اینها فرمود اما غابر پس علم بما یکون و مزبور علم
بما کان و نکت در قلوب الهام و نقر در اسماع حدیث ملائکه که میشنویم
کلام ایشان را و نمی بینیم اشخاص ایشان را و اما جفر احمر پس ظرفی است
که در آن سلاح رسول آمده است و بیرون آورده نمی شود تا آنکه قیام
کند قائم ما اهل بیت و اما جفر ابیض پس ظرفی است که در آن توریة موسی

انجیل

واما مصحف فاطمه علیها السلام ... عن حماد بن عثمان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تظهر الزنادقة فی سنة ثمان وعشرین ومائة وذلك لانی نظرت فی مصحف فاطمة علیها السلام قال قلت وما مصحف فاطمة فقال ان الله تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه وآله دخل علی فاطمة من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز وجل فارسل الیها ملکا یسلی غمها ویحدثها فشکت ذلك الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال اذا احسست بذلك وسمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلك فجعل امیر المؤمنین علیه السلام یکتب کل ما سمع حتی اثبت من ذلك مصحفا قال ثم قال اما انه لیس فیه شیء من الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون

وانجیل عیسی و زبور داوده وکتابهای سابق خدای تعالی است واما
مصحف فاطمه پس دراوست آنچه میباشد از حادث شونده واسماء
کسیکه سلطان شود وکسیکه سلطان نشود تا روز قیامت واما جامعه
پس آن کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است باملاء پیغمبر از
شکاف دهن او وخط علی بن ابی طالب علیه السلام بدست خود و در
اوست قسم بخدا جمیع آنچه احتیاج دارند بسوی آن مردم تا روز
قیامت حتی آنکه درآن است ارش خدش و تازیانه ونصف تازیانه
تمام شد ناظم این نظم گوید که عبارات احادیث بعضی باقی مانده و
بعضی گذشته هردو می آید لهذا در هریک از این دو حدیث معانی
تفسیر شده وبدانکه بعضی از علماء در تفسیر جفر ابیض و احمر که در نزد ائمه
علیهم السلام میباشد گفته که جفر ابیض مثل جفر احمر است در ترکیب مگر آنکه
جفر احمر از جمیع حروف تهجی و جفر ابیض از حروف نورانی است
که در اوایل سورهای قرآنی است که جمع میکند آنها را صراط علی حق نمسکه
تمام شد واین تفسیر منافات دارد بظاهر حدیث مذکور پس تدبر کن

رسول خویش را با آن اماجد   خدا خلقت نمود از نور واحد

از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که انا و علی من نور واحد و در
حدیث دیگر است ان علیا منی و انا من علی و نیز آن حضرت فرموده
حسین منی و انا من حسین و از امیر المؤمنین مروی است انا من محمد
کالضوء من الضوء و از ائمه علیهم السلام وارد است که اولنا محمد و اوسطنا
محمد و اخرنا محمد و کلنا محمد و در زیارت آمده اشهد ان ارواحکم و طینتکم و نورکم
واحد طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم فی بیوت
اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه الزیارة

ز بهر مصطفی هستند ابدال   که بر آن سیرت و علمند و اعمال

در کتاب احتجاج مروی است که خالد بن هیثم فارسی گفت بحضرت
امام رضا علیه السلام عرض کردم که مردم گمان میکنند که در زمین ابدالی
هستند پس این ابدال کیانند فرمود راست گفتند ایشان اوصیایند که قرار
داد خدا ایشان را بدل انبیا و ختم نمود ایشان را بمحمد ناظم این نظم گوید
که آنچه صاحب قاموس گفته که الابدال قوم بهم یقیم الله عز و جل الارض

بهم

با این جراحت و بار دیگر

قوله
من نور واحد
و در خبر دیگر است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود نوری من نور الله
کنور الشمس من الشمس

وهم سبعون اربعون بالشام وثلثون بغيرها لايموت احدهم الااقام
مقامه اخر من سائر الناس منافات باحديث مذكور دارد وكذا في بعض
الكتب من انه قيل في الابدال انهم اربعون استنادا الى ما روي
عن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ان الانبياء كانوا اوتاد
الارض فلما انقطعت النبوة ابدل الله مكانهم قوما من امتي يقال لهم
الابدال لم يفضلوا على الناس بكثرة صوم ولا صلوة ولكن بحسن الخلق وصدق
النية وسلامة القلوب لجميع المسلمين والنصيحة لهم ابتغاء مرضات الله
اولئك خلفاء الانبياء قوم اصطفاهم الله لنفسه واستخلصهم بعلمه وهم
اربعون صديقا منهم ثلثون رجلا قلوبهم على قلب ابراهيم خليل الرحمن
بهم تقوم الارض وبهم يمطرون وبهم يرزقون وبهم ينصرون على الاعداء
الخبر پس تدبر كن

بود در طلعت آن مهبط جلال وكبريای حق مصور
در حديث است كه شخصى بحضرت صادق عليه السلام عرض كرد كه
در تو هر فضيلت ومنقبتى هست مگر آنكه تو متكبرى آن حضرت فرمود

من متکبر نیستم لکن کبریا را الله قام منی مقام التکبر و از صاحب تاویلات در تفسیر
آیه الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق نقل شده که ازین آیه مفهوم می شود
که تکبر در غیر خدا گاهی بحق می شود

بود هر کس بحب آل فائز   یقین طیب ولادت راست حائز

در مجالس المؤمنین از کتاب کشی نقل شده که جابر عصا بر دست گرفته بود
و در کوچهای مدینه و مجالس مردم آنجا میکردید و میگفت علی خیر البشر من ابی
فقد کفر معاشر الانصار رادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب ع فمن ابی
فلینظر فی شان امه یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا کند کافر است
و همچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ای معاشر انصار اولاد خود را
بمحبت امیر المؤمنین علیه السلام پرورش نمائید و بزیور دوستی آنحضرت
او را آراسته سازید پس هر یک از ایشان که از محبت آن حضرت
ابا و امتناع نماید نظر در تحقیق حال مادر خود کند که آن قصور از آلودگی مادر او
خواهد بود شعر

محبت شه مردان مجوز بی پدری — که دست غیر گرفته است پای مادر او

تمام شد ناظم این نظم گوید که در کتاب دیگر که معتبر بود دیده شد که
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجابر فرمود ای جابر در کوچهای مدینه برو و مردم را
باواز بلند ندا کن که علی خیر البشر لکن بجای ادبوا بورو امثل تولوا بود
یعنی امتحان کنید و این اظهر است و از حضرت صادق علیه السلام
از پدران خود از امیر المؤمنین مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که هر کس دوست دارد ما اهل بیت را پس حمد کند خدا را بر اول
نعمتها عرض کرد ای رسول خدا اول نعمتها چیست فرمود طیب ولادت
بدرستیکه دوست نمیدارد اهل بیت را مگر کسیکه طیب باشد ولادت
او و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که دوست نمیدارد
ما را از عرب و عجم و غیر ایشان از مردم مگر اهل بیوتات و شرف و معدنها
و حسب صحیح و دشمن نمیدارد ما را از اینها مگر هر چرکن

بهر کس میرسد هر خیر و نعمت — نباشد جز بیمن اهل عصمت

از تفسیر قمی بسند از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است

که فرمود

[illegible]

که فرمود ما نوریم از برای کسیکه پیروی کند ما را و هدایتیم از برای کسیکه
هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست هیچ چه از اسلام نیست بما گشاده است
خدا دین خود را و بما ختم میکند آن را و بما اطعام میکند خدای عزوجل گیاه
زمین را و بما نازل کرده است باران آسمان را و بما ایمن کرده است
شما را از غرق در دریا و بزمین فرو رفتن در صحرا و بما نفع داده است
شما را در حیات شما و در قبرهای شما و در محشر و در نزد میزان و در داخل
شدن شما جنت را تا آخر حدیث و از حضرت باقر علیه السلام روایت
شده است که فرمود ما آنچنان کسانیم که بما نازل کرده می شود رحمت و بما
آشامانیده می شود باران و ما آنچنان کسانیم که بما برمیگردد از شما
عذاب پس هرکس بشناسد ما را و یاری کند و بشناسد حق ما را
و بگیرد امر ما را پس او از ما و بسوی ما است

بهرام ری ملک آید چو در ارض — کند آن را بآل مصطفی عرض

اشاره بحدیثی است که در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست
که راوی گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود نیست ملکی که نازل کند

کما ورد فی الاخبار الکثیرة لانهم المقصود بالذات او بدعائهم کما ورد فی الدعاء متواترا و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض

او را خدای تعالی در امری مگر آنکه استبداد میکند بامام پس عرض میکند آن امر را

براو و بدرستیکه آمد و شد ملائکه از نزد حق تعالی بسوی صاحب این امر است

بعضی در این مقام گفته که اگر بگوئی چیست جمع میان آنچه وارد

شده است که جبرئیل علیه السلام در نزد وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله

گفت که این آخر نزول من است بدنیا و الآن صعود میکنم باسمان و نازل

نمیشوم هرگز و آنکه وارد شده است که ائمه میشنوند صدای ملک را و

نمی بینند شخص او را و میان آنچه روایت شده است که بود

امیر المؤمنین علیه السلام که خطبه میخواند در مسجد کوفه پس فرمود سؤال کنید

از من پیش از آنکه نیابید مرا پس مردی آمد و گفت خبر بده مرا که

اکنون کجاست جبرئیل پس آنحضرت نظر کرد باسمان بعد نظر کرد بر زمین

و جهات آنگاه بسائل فرمود تو جبرئیلی عرض کرد راست گفتی پس عروج کرد

باسمان و مردمان نظر میکردند بسوی او و آنکه می آیند اهل بیت را ملائکه

و می نشینند بر فرشهای ایشان و تکیه میکنند بر تکیه گاه ایشان و ایشان می بینند

آنها را میگوئیم که جمع میان آنها این است که جبرئیل بعد از وفات پیغمبر

صلی

صلی الله علیه و آله نازل نمی شود بوحی هرگز بجهت ختم نبوت باو

اگر چه نازل شود بغیر وحی و آنکه ائمه علیهم السلام می شنوند صدای

وحی را از ملک در وقتی که به پیغمبر نازل میشد و نمی بینند آنهارا[2] و

می نشینند با ایشان و خبر میدهند ایشان را بآنچه از آنها بپرسند و می بینند

آنهارا در زمانیکه می آورند احکام قضا و امضا را و آن بآن چیزیست که

نازل می شود بآن وحی بر پیغمبر

بهر عهدی امامی هست شاهد ‏ ‏ باعمال خلائق در مشاهد

پیمبر نیز باشد روز محشر ‏ ‏ گواه اوصیای خود سراسر

اشاره بحدیثی است که در کافی از سماعه روایت شده که حضرت صادق

علیه السلام در قول حق تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا

بک علی هؤلاء شهیدا فرمود که این آیه نازل شده است در امت محمد

صلی الله علیه و آله بخصوص که در هر قرن از ایشان امامی است از ما

که شاهد است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما اگر گوئی که در این حدیث

مذکور است که آن آیه در امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده

[2] در آن حین و در غیر این حال می بینند آنها را صح

بس

و این منافات دارد با حدیثی که در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت شده که پس بر میخیزند رسولان پس سؤال کرده می شوند

از اداکردن رسالات که حمل کردند آنها بسوی امتهای خود پس خبر میدهند

که رسانیدند آنها را بسوی امتهای خود و سؤال کرده می شوند امتها

ازاین امر ایشان انکار می نمایند آن را چنانکه خدای تعالی فرموده

فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین فیقولون ما جائنا من بشیر ولا نذیر

پس رسولان طلب شهادت میکنند از رسول الله صلی الله علیه و آله

آنحضرت شهادت میدهد بصدق رسولان و تکذیب میکند کسی را که

انکار کرده است آنها را از امتها تا آخر حدیث جواب از این چنانکه

بعضی گفته این است که نزول این آیه در این امت منافات ندارد

با عموم حکم و نیز گفته که چون انبیا و اوصیا علیهم السلام معصوم از کذبند

و جائز است اعتماد بشهادت ایشان از برای خدای تعالی بر امتها

دون سائر مردم قرار داد خدای تعالی در هر امتی از ایشان شهیدی را

تا شهادت بدهد بر ایشان با آنکه خدای تعالی فرستاد رسولان خود را

در ذکر احوال موقف صح

بسوی

بسوی ایشان و تمام کرد حجت خود را بر ایشان و آنکه بعضی از ایشان اطاعت
کردند او را و بعضی نافرمانی کردند تا انکار کنند او را فردا پس محمد صلی الله
علیه و آله شهادت میدهد بر ائمه علیهم السلام با آنکه خدای تعالی فرستاد
او را بسوی ایشان و ایشان اطاعت کردند او را و ائمه شهادت میدهند
بر امتها با آنکه خدای تعالی فرستاد بر ایشان پیغمبران را و شهادت میدهد
از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنکه او تبلیغ رسالت کرد ایشان را
و آنکه بعضی از ایشان اطاعت کرد او را و بعضی نافرمانی کرد و همچنین شهادت
میدهد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از برای سایر پیغمبران در بر امتهای
ایشان با آنکه پیغمبران رسانیدند رسالت پروردگار خود را بسوی
امتهای خود

نباشد گر یکی از آل اطهار نماند بگیتی هیچ دیار

در این خصوص اخبار بسیار از اهل بیت عصمت علیهم السلام صدور یافته
از آن جمله در کافی از سید العابدین مروی است که فرمود لولا ما فی الارض
منا لساخت باهلها یعنی اگر نبود کسی از ما در زمین هر آینه فرو میبرد اهل خود را

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که اگر امام برداشته شود
از زمین ساعتی موج در میآید زمین باهل خود و از حضرت امام رضا
علیه السلام ماثور است که اگر خالی شود زمین در یکطرفة العین از حجتی هر آینه
فرو میبرد اهل خود را و بعضی گفته چون مقصود از ایجاد عالم القای
انسان کامل و امام عادل است که او خلیفه خداست در ارض چنانکه
مقصود از تسویه جسد نفس ناطقه است واجب است که خراب دنیا
بانتقال این انسان باشد چنانکه جسد می پوسد بمفارقت نفس ناطقه از
آن بجهت آنکه حق تعالی تجلی نمیکند بر عوالم دنیویه مگر بواسطه او پس مادام
که انسان کامل در دار دنیا بود عالم محفوظ و خزائن الهی مضبوط باشد و
چون از این عالم منتقل شود بآن عالم و از دنیا مفارقت کند و مقیم در آخرت
گردد و در افراد انسانی کسی نماند که متصف بکمالات الهیه شود تا قائم
مقام او گردد و حق تعالی او را خزینه دار خزائن خود سازد هر چه در خزائن دنیا
باشد از کمالات و معانی از آن خزانه بیرون برند و این بعض دنیویه
لاحق گردد بآنچه در خزائن اخروی است و کارخانه خزانه داری بآخرت افتد

ادای

در این از زمان زاولاد پیمبر	بود قائم امام خلق و رهبر
جنابش هست خاتم اوصیا را	چو جد امجد او انبیا را

شیخ صدوق باسناد خود از امام رضا علیه السلام از پدران خود روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سید و آقای کسیم
که خلق کرده است خدای تعالی او را و من بهترم از جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و حمله عرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و من صاحب
شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امتیم کسیکه نشناسد ما را
پس بتحقیق که انکار کرده است خدا را و از نسل علی دو سبط این امت
و دو سید جوانان اهل جنت حسن و حسین اند و از اولاد حسین نه امامند
که طاعت ایشان طاعت من و معصیت ایشان معصیت من است
نهم ایشان قائم و مهدی ایشان است و در بعضی از روایات است
که تاسعهم قائمهم افضلهم قیل و فی روایة اعلمهم و افضلهم پس از این خبر
معلوم می شود که آن حضرت اعلم و افضل از هشت امام پیش از خود است
و بعضی گفته در خبر است که الحسن و الحسین سبطا رسول الله صلی الله

علیه

علیه و آله یعنی دو طایفه و دو قطعه از او بیند و در خبر است که الحسین سبط

من الاسباط یعنی امتی از امتهاست در خیر و احتمال میرود که اراده شود

از سبط قبیله یعنی منشعب می شود از او نسل آن حضرت و سبط درختی است

که از برای آن شاخهای بسیار باشد

بر این ای علی جنابان نصّ بسیار　　بود منقول در آثار و اخبار

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که الامام منّا

لایکون الا معصوما و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة فتعرف و لذلک

لایکون الا منصوصا و نص بر امامت ائمه طاهرین که عدد ایشان عدد

نقبای بنی اسرائیل و شهور حول و حروف کلمهٔ اخلاص است در آثار

و اخبار بسیار آمده و ما در این مقام حدیثی از احادیث قدسیه بجهت

تیمن و تبرک بلفظه نقل میکنیم کلینی روایت کرده است باسناد خود

از حضرت صادق علیه السلام که پدر من بجابر بن عبدالله انصاری

فرمود که مرا بسوی تو حاجتی است چه زمان سبک میباشد بر تو که خلوت

کنم با تو پس سؤال کنم ترا از آن جابر عرض کرد هر وقت تو دوست داری

من اسامی الائمة علیهم السلام وهی علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن م ح م و یبقی اثنا عشر حرفا وهی ع ل ی ح س ن م و ج ف ر د [illegible]

پس آن حضرت خلوت کرد با او در بعضی از روزها پس فرمود ای جابر خبر بده
مرا از لوحی که دیدی آن را در دست فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله
و آنچه خبر داد با تو را مادر من که در آن لوح مکتوب است جابر عرض کرد
اشهد بالله که من داخل شدم بر مادر تو فاطمه دختر رسول الله پس تهنیت گفتم
او را بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست او لوحی سبز که گمان
کردم که از زمرد است و دیدم در آن نوشته سفیدی که شباهت داشت
بنور آفتاب پس گفتم پدر و مادر من فدای تو ای دختر پیغمبر چیست این لوح فرمود
این لوح را هدیه کرده است خدا بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در او
اسم پدر و اسم شوهر و اسم دو فرزند و اسم اوصیا از اولاد من است و
عطا کرد آن را پدر من بمن تا بشارت بدهد مرا باین جابر گوید پس آن صدیقه
آن لوح را بمن داد آن را خواندم و نسخه کردم پس پدر من یعنی حضرت باقر علیه
السلام بجابر گفت آیا از برای تست که عرضه نمائی آن لوح را بر من پس پدر من
با او بمنزل وی رفت و بیرون آورد صحیفه از پوست و پدر من با او فرمود
نظر کن در نامه خود تا بخوانم بر تو جابر نظر کرد در نسخه خود و پدر من خواند پس مخالف نبود

حرفی حرفی را جابر گفت شهادت میدهم که من همچنین دیدم و در نوشته بود

در لوح بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره

و سفیره و حجابه و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم

یا محمد اسمائی و اشکر آلائی و لا تجحد نعمائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین

و مدیل المظلومین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر

عدلی عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی

لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت نبوته الا جعلت له وصیا و انی فضلتک

علی کل الانبیاء و فضلت وصیک علی الاوصیاء و اکرمتک بشبلیک

و سبطیک حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه و جعلت

حسینا خازن وحیی و اکرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد

و ارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة عنده و حجتی البالغة معه بعترته اثیب و

اعاقب اولهم سید العابدین و زین اولیائی الماضین و ابنه شبیه جده المحمود

محمد الباقر لعلمی و المعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی

حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر و لاسرنه فی اشیاعه و انصاره و اولیائه

بعد

اتيحت بعده بموسى فتنة حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي

يسقون الكاس الاوفى ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير اية من كتابي

فقد افترى على ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدي وحبيبي

وخيرتي في علي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع

بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب

شر خلقي حق القول مني لاسرنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه فهو

معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي لا يؤمن به عبد الا شفعته في سبعين

من اهل بيته كلهم قد استوجب النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري

والشاهد في خلقي واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والمعدن

لعلمي الحسن واكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى

وصبر ايوب فيذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس

الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ

الارض من دمائهم ويفشو الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا بهم

ادفع كل فتنة عمياء حندس وبهم اكشف الزلازل وارفع الاصار والاغلال

٣ الاصار جمع الاصر بالكسر اي الذنب و الثقل منه

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون قال عبد
الرحمن بن سالم قال ابو بصیر لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک
فصنه عن غیر اهله و بعضی ز علما گفته بدانکه این حدیث کفایت از کل میکند
و اما قائل شدن بدیگران دون ایشان پس این مطلب از مراتب عقل و
نقل خارج است چه که تعیین امام چون تعیین رسول باید از جانب خدا باشد
هم از ایشان عیان شد بس معاجز که شخص ز کتب آنها هست عاجز
اگر کسی بخواهد رجوع بکتب مختصره مثل خرائج و جرائح و غیره یا بکتب
مبسوطه مثل بحار و غیر آن کند (شعر)

گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

لکن در این مقام یکمعجزه از موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر میشود
فی العیون بالاسناد عن علی بن یقطین قال استدعی الرشید رجلا یبطل به امر
ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام و یقطعه و یخجله فی المجلس فانتدب له رجل
معزم فلما احضرت المائدة عمل ناموسا علی الخبز فکان کلما رام ابو الحسن ع
رغیفا من الخبز طار من بین یدیه و استفز هارون الفرح و الضحک لذلک

فلم یلبث ابو الحسن علیه السلام ان رفع راسه الی الاسد المصور علی
بعض الستور فقال له یا اسد خذ عدو الله فقال فوثبت تلک الصورة
کاعظم ما یکون من السباع فافترست ذلک المعزم فخر هارون وندمائه
علی وجوههم مغشیا علیهم فطارت عقولهم خوفا من هول ما راوه فلما افاقوا
من ذلک قال هارون لابی الحسن سالتک بحقی علیک لما سالت الصورة
ان ترد الرجل فقال ان کانت عصا موسی علیه السلام ردت ما ابتلعته
من حبال القوم وعصیهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل
فکان ذلک اعجل الاشیاء فی افاقة نفسه ومثل این معجزه از ولد آنحضرت
امام رضا علیه السلام نسبت بحاجب مامون که اسم او حمید بن مهران بود
وقوع یافت و حکایت آن نیز در عیون مذکور است

وهمچنین نظیر آن را برای امام علی نقی علیه السلام نقل کرده

در ذکر بعضی از امور که متعلق است بمعاد

اگر پوسید تورا در خاک پیکر — نپوسد جزئی از آن تا بمحشر

در حدیث نبوی وارد است که حق تعالی انشا میکند نشاه آخرت
بر عجب ذنب که باقی میماند از این نشاه دنیا و در روایتی است که همه

فرزند آدم میپوسد مگر عجب ذنب تمام شد بعضی نوشته که عجب بسکون

جیم استخوانی است که در پایین صلب و نزد عجز انسان است

و در قاموس ذکر شده که العجب بالفتح اصل الذنب و مؤخر کل شی

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در قول حق تعالی فقلنا اضربوه

ببعضها از بره ده گرفتند قطعه را و آن عجز ذنب باشد که خلق شده است

از آن فرزند آدم و بر او ترکیب می شود هرگاه شود خلق تازه و بعضی

تاویل کرده اند این را بآنکه کنایه است از صورت برزخیه که باقی است

بعد از موت و وجه در این کنایه آن است که صورت برزخیه کمالات

آن آخر عزلی ست که کسب کرده میشود از بدن عنصری پس [illegible] حقیقت

که تعبیر نشود از آن بعجب ذنب که مؤخر بدن است و بدن قیام بآن دارد

تناسخ کی بود در حشر ابدان   که اندر قالب خود میرود جان

یعنی در حشر جسمانی تناسخ لازم نمی آید زیرا که تناسخ حلول روح است در غیر

قالب خود و حشر جسمانی بحلول روح است در قالب خود چنانکه بعضی

زنادقه بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد چگونه روح مبعوث میشود

... تلک الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا الی غیر ذلک [illegible]

وحال آنکه بدن پوسیده و اعضای او متفرق گردیده پس عضوی
از آن ببلدی است که خورده است آن را درندگان و عضو دیگر ببلد دیگر
که پاره کرده است آن را هوام و جانوران گزنده و عضوی از آن خاک
شده و با گل در دیوار بنا گشته فرمود آنکه او را ایجاد کرد از غیر چیزی
و تصویر نمود او را بر غیر مثالی که سابق بر او باشد قادر است بر آنکه
بر گرداند او را چنانکه ابتدا کرده است او را سائل عرض کرد واضح
بفرما از برای من این امر را فرمود بدرستیکه روح اقامه دارد در مکان خود
روح نیکوکار در روشنائی و گشودگی و روح بدکار در تنگی و تاریکی و بدن
خاک می شود چنانکه از خاک خلقت شده و آنچه می اندازند آن را درندگان
و هوام از جوفهای خود از آنچه خورده اند و پاره کرده اند کل آن در خاک
محفوظ است نزد کسیکه مخفی نیست از او بقدر ثقل ذرهٔ در تاریکیهای
زمین و میداند عدد اشیاء و وزن آنها را و بدرستیکه خاک صاحبان
روح بمنزله طلا است در خاک پس هرگاه زمان بعث شود بارانیده میشود
زمین باران نشور را پس منتفخ میگردد آن پس زده می شود مثل زده شدن

خیک پس جدا میکردد خاک نشر مثل جدا شدن طلا از خاک هرگاه
شسته شود با آب وجدا شدن مسکه از شیر هرگاه زده شود پس جمع می شود
خاک هر قالبی بسوی قالب خود پس منتقل میکردد باذن خدای قادر بسوی
مکان روح پس برمیکردد صورتها باذن مصور مثل هیئت خود وداخل
می شود روح در آن پس چون مستوی شد انکار نمی کند از خود چیزی را

در ختم کتاب گوید

الا ای طالب حق مذاهب | که دل را وارهاند از غیاهب
بغیر از مذهب حق ای اسیر | مذاهب اضلالت دان تمامی
محمد باده وسه آل اطهار | ترا بس کر امان میخواهی از نار
بدینجا ختم این سامی کتابست | که گنج گوهرش خواندن صوابست

شعر

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه | چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ونعم ما قال الشاعر بالعربیة

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا | وتعرف صدق الناس فی نقل اخبار

لقد طفت فی تلک المعاهد کلها
و رددت طرفی بین تلک المعالم
فلم ار الا واضعا کف حائر
علی ذقن او قارعا سن نادم

فدع عنک قول الشافعی و مالک و احمد و المروی عن کعب الاحبار

و وال اناسا قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

در اینجا حدیثی بطریقی که شاعر مذکور گفته بجهت تیمن نقل میکنیم تا ختام کتاب

مسک باشد فی کتاب عیون الاخبار بالاسناد عن علی بن موسی الرضا

عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین

بن علی عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله

عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله

عز و جل ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

قد تم تالیف الکتاب بعون الملک الوهاب فی الواحد و العشرین

من شهر جمادی الاولی من شهور

سنه ۱۳۱۶

این نامه نگاشته بنده گنهکار و ذره بی‌مقدار امیدوار با آمرزش پروردگار و پیر

برگزیدگان دادار تلمیذ مولانا الاجل الانبل العالم النحریر الافضل الاکمل

صاحب هذا الکتاب الذی علا کماله الی السبع الطباق محمد القدسی الحسینی بانجام رسید

سنه

اعلانٌ بداکه صاحب این کتاب مستطاب رایعنی عالم نحریر وحکیم بصیر
جناب شیخ مفید ایده الله تعالی النصیر تصنیفات وتالیفات بسیار در
انحاء علوم واقسام فنون بالعربیه والفارسیه میباشد که تخمیناً مسودات
ومتفرقات آنها یک کرور می شود لکن اکثر آنها جمع آوری نشده و
من جمله از آنها راکه جمع وتدوین کرده کتاب سفائن است که آن نظیر
کتاب خزائن فاضل نراقی ثانی میباشد وکتاب سید التصانیف بالعربیه
که ذکر سید از هر خلقی راکه بدست آمده در آن درج نموده وکتاب مطرح
الانظار بالعربیه که در آن اشعار معصومین علیهم السلام جمع نموده وکتاب
احکام المساجد بالعربیه است وفرزند ارجمند او جناب شیخ عبدالحی
الملقب بصدر الشریعه حفظه الله تعالی نیز چند کتاب از مسودات و
متفرقات ومسموعات از ایشان مثل کتاب اساس الکمال وغیر آنرا
جمع نموده خدای تعالی توفیق قدردانی ایشان را بخلق خود عنایت
بفرماید والسلام واین چند بیت از دیوان ایشان نوشته شد

صار بیاض الصباح منجلیاً للعیون قوموا الدرک الفلاح یا ایها المؤمنون

وعجلوا

وعجلوا بالصلوة قبل انقضا الحیوة   کیلا تروا فی الوفاة ما منه تستوحشون

ولہ ایضا

گفت معشوق از آن من بنگر گفتم بچشم   گفت جز بر روی من مفکن نظر گفتم بچشم

ولہ ایضا

کافر بکفر او آرده رو مؤمن با یمان بلی   من بیخبر زان آن دی و مو هم زین بیام زان آن بلی

تم بالخیر بعون الله

بیاری حضرت باری عز اسمه و تعالی ذکره

این کتاب مستطاب در مطبع خورشید مطلع

محمدی واقع در شیراز صانها الله عن الاغواء بسعی

واهتمام ناظم مطبعه جناب آقا محمد هادی انطباع یافت

سنه ۱۳۰۲